



نمونه‌هایی از خط قلمروزدای زمین‌اقتصادی و زمین‌فرهنگی ساسانی
از بریتانیا تا تانزانیا، از دانمارک تا ژاپن؛ برش‌هایی از سه مورد پژوهی باستان‌شناختی
گزینش و گردانش پویا غلامی

تصویر: سکه‌ی تبرستانی (عرب-ساسانی) کشف‌شده در دانمارک، نگهداری در موزه باستان‌خانه‌ی ملی کپنهاگ (به لطف Helle W. HORSNÆS)



fold-era.com

فهرست

- ۱ | یافته‌های ساسانی در بریتانیا در آغاز سده‌های میانی و پس از آن | کیتلین گرین (۲۰۱۷) ۴
- ۲ | گزیدگان؛ سکه‌های ساسانی، عرب-ساسانی، و تبرستانی کشف‌شده در دانمارک | هله هُرسنس (مجموعه‌ی پادشاهی سکه‌ها و مدال‌ها، باستان‌خانه‌ی ملی، کپنهاگ، ۲۰۲۳) ۱۳
- ۳ | آیا ظرف‌های شیشه‌ای دوران باستان از مسیر جاده‌ی ابریشم به ژاپن رسیدند؟ تحلیلی مبتنی بر طیف‌سنجی فلورسانس پرتو ایکس درباره‌ی ظرف شیشه‌ای ساسانی یافته از جزیره‌ی اُکینوشیما، ژاپن | یوشی‌ناری آبه، ریوجی شیکاگو، مَدُکا موراکوشی، مَکیکو فوکوشیما، ایزومی ناکایی ۲۰
- ۴ | مدخل‌ها-عدسی‌ها: زمین‌تاریخ، قلمروزدایی، کوچندگی، فضای هموار ۲۵
- ۵ | گاه‌شماری جاده‌ی ابریشم (تا فروپاشیدن شاهنشاهی ساسانی) ۳۴
- ۶ | پیوست مصور: نقشه‌هایی از «راه ابریشم باستانی» از منابع و دوره‌های گوناگون ۳۸

FP 5821.1
 VESTER EGESBORG 2
 FINDER: PETER LAVERSEN
 Arab-sasanid (abtarid)
 med gvernör Uman
 Tabaristan 129 PYE
 (=AH 164) 700 1098
 1/2 drachm Walker p. 139
 no 275
 1.75 kantshede, hait
 NEM 1997: 120 x 22
 NEM 1996: 522



تصویر: سکه‌ی دراهم نقره‌ی تبرستانی (عرب-ساسانی) کشف‌شده در دانمارک، نگهداری در **موزه** باستان‌خانه‌ی ملی کپنهاگ (سپاس از هله و. هرسنس به خاطر ارسال تصاویر سکه‌های مکشوفه از خاک دانمارک)



Fp 13544.1

G.L. HVIDING

Tabaristan
drachme

APZAT 783?

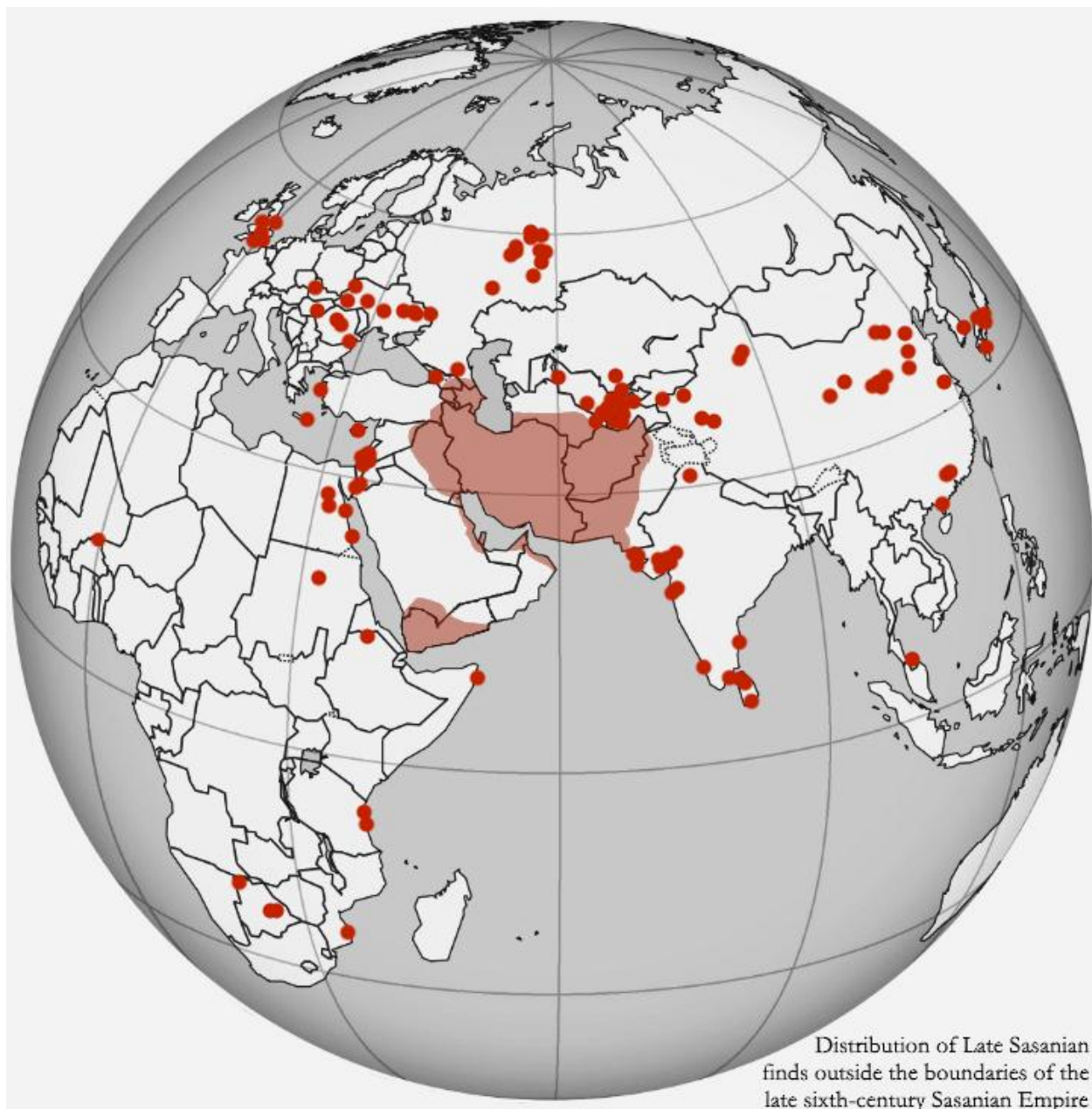
1,903
uu. 1 perf. 1 genfuldt perf.
SJM ASR 1375 x 171

تصویر: سکه‌ی دراهم نقره‌ی تبرستانی (عرب-ساسانی) کشف‌شده در دانمارک، نگهداری در موزه باستان‌خانه‌ی ملی کپنهاگ (سپاس از هله و. هرسنس به خاطر ارسال

تصاویر سکه‌های مکشوفه از خاک دانمارک)

۱۱ | یافته‌های ساسانی در بریتانیا در آغاز سده‌های میانی و پس از آن | کیتلین گرین (۲۰۱۷)

نوشته‌ی پیشین من به ترسیم نقشه‌ی گسترده‌ی یافته‌های بیزانسی آغازی در اوراسیا و آفریقا و بحث درباره‌ی آن‌ها پرداخت؛ یافته‌هایی گسترده از بریتانیا تا ژاپن و سوئد و تانزانیا. در پیوست به آن نوشته، حالا به سراغ توزیع جهانی یافته‌هایی از شاهنشاهی ساسانی طی سده‌ی پنجم تا هفتم میلادی می‌رویم؛ شاهنشاهی ساسانی همسایه‌ی شرقی امپراتوری بیزانسی و رقیب‌اش بود. کار را با بررسی نمونه‌هایی از سکه‌های ساسانی که تاکنون در بریتانیا کشف شده‌اند آغاز می‌کنیم. این شاهنشاهی دوران باستان متاخر، که پایتخت‌اش در تیسفون در نزدیکی بغداد امروزی واقع شده بود، قلمرویی پهناور را در اختیار داشت که از عراق امروزی در غرب تا پاکستان امروزی در شرق گسترده بود، و اقلام تولیدشده در این قلمرو نیز از در گستره‌ای از اوراسیا تا آفریقا کشف شده‌اند. [...]



تصویر ۱: توزیع یافته‌های ساسانی از سده ۵ تا ۷ میلادی که در بیرون مرزهای شاهنشاهی ساسانی اواخر سده‌ی ششم پیدا شده‌اند، در نقشه‌ی کنونی حدود قلمروی شاهنشاهی ساسانی طی سده‌ی ششم میلادی نیز مشخص شده است. این نقشه بر اساس منابعی تنظیم شده است که کامل و جامع نیستند (فهرست‌شان در متن اصلی آمده) این نقشه تنها بر آن بوده تا دریافتی اولیه درباره‌ی توزیع گسترده‌ی اشیای ساسانی سده‌ی پنجم تا هفتم میلادی از پهنه‌ی اوراسیا تا آفریقا به مخاطب ارائه بدهد.

بریتانیا و غرب

نمی‌دانیم ساسانیان تا چه میزان از وجود بریتانیا آگاه بودند: گرچه کتیبه‌ای بازمانده از سده‌ی سوم میلادی^۱ به اسپانیا و شماری از دیگر استان‌های امپراتوری رم اشاره می‌کند، کهن‌ترین ارجاعی که در این ناحیه در اشاره به بریتانیا باقی مانده به سده‌ی نهم میلادی برمی‌گردد که در نوشته‌ی پیش بدان پرداختیم. با این حال، در سالیان اخیر شماری از سکه‌های اواخر ساسانی از جزیره‌ی بریتانیا پیدا و ثبت شده‌اند که نویسندگان سده‌ی ششم میلادی آن‌ها را چنین توصیف کرده‌اند: «کمابیش متعلق به آن سر دنیا، سوی باختر و شمال غرب»^۲. مشخصات دو مورد از این سکه‌ها پیشتر منتشر شده‌اند و درباره‌شان بحث شده است:

- سکه‌ی ساسانی خسروی یکم، ضرب‌شده در شوش واقع در ایران که دیرینگی‌شان به ۵۶۵-۵۶۶ میلادی می‌رسد و در سال ۱۹۳۰ در شهر وین چلسی در شرق ساسکس^۳ کشف شده‌اند.^۴

- سکه‌ی ساسانی خسروی دوم، که حدوداً در تاریخ ۶۲۸ میلادی در وماندیوک-شاپور (گندی‌شاپور، ایران) ضرب شده و در سال ۲۰۰۱ در ساحل جزیره‌ی انگلزی در ولز^۵ کشف شد.^۶

چهار سکه‌ی دیگر ساسانی را اینک می‌توان به این سیاهه افزود که همگی از کاتالوگ اصلی مورد ارجاع ما غایب‌اند یا پس از انتشار کاتالوگ در دسترس ما کشف شده‌اند:

- سکه‌ی ساسانی سده‌ی ۷ میلادی، احتمالاً مربوط به خسروی دوم (۵۹۰-۶۲۸ میلادی)، کشف‌شده در بورلی، شرق یورک‌شایر^۷ در ۱۹۸۲.^۸

^۱ <https://parthiansources.com/texts/skz/>

^۲ Gildas, *De Excidio Britanniae*, §3, c. AD 500-540

^۳ Winchelsea, East Sussex

^۴ R. Abdy & G. Williams, 'A catalogue of hoards and single finds from the British Isles c.AD 410-675', in B. J. Cook & G. Williams (eds.), *Coinage and History in the North Sea World, c. AD 500-1250: Essays in Honour of Marion Archibald* (Leiden, 2006), pp. 11-74 atp. 57.

^۵ Island of Anglesey, Wales

^۶ Portable Antiquities Scheme, LVPL2174; R. Abdy & G. Williams, 'A catalogue of hoards and single finds from the British Isles c. AD 410-675', in B. J. Cook & G. Williams (eds.), *Coinage and History in the North Sea World, c.AD 500-1250: Essays in Honor of Marion Archibald* (Leiden, 2006), pp. 11-74 atp. 57. Information on the mint site kindly provided by Yngve Karlsson.

^۷ Beverley, East Yorkshire

^۸ M. P. T. Didsbury, *Aspects of Late Iron Age and Romano-British Settlement in the Lower Hull Valley* (University of Durham PhD thesis, 1990), vol. 2, p. 15 (dated broadly fifth to seventh century); Humber Historic Environment Record, 8734 (dated to the seventh century).

- سکه‌ی ساسانی سده‌ی هفتم یا ششم میلادی پیدا شده در برفورد، واویک‌شایر^۱ در سال ۱۹۹۴.^۲

- سکه‌ی ساسانی خسروی دوم، ۵۹۰-۶۲۸ میلادی، ضرب شده در رامهرمز در جنوب غربی ایران، کشف شده در تامسفیلد، لندن؛ این سکه به وسیله‌ی PAS در سال ۲۰۱۷ ضبط شده بود.^۳

- سکه‌ی ساسانی خسروی دوم، احتمالاً ضرب شده در حدود ۶۱۸ میلادی، یا در وه-گواد یا در وه-اردشیر (هر دو در عراق امروزی)؛ احتمالاً، گرنگویم قطعاً، در سال ۲۰۰۹ یا پیش از سال ۲۰۰۹ در ایست میدلندز^۴ کشف شده است.^۵

تصویر ۲: سکه‌ی ساسانی خسروی دوم، ۵۹۰-۶۲۸ میلادی، یافته از کرانه‌های ساحلی جزیره‌ی انگلیز، ولز، در ۲۰۰۱



با توجه به وجود این نمونه‌ها از سکه‌های ساسانی سده‌ی ۶-۷ میلادی در بریتانیا، به چند نکته اشاره توان کرد. نخست اینکه، دلیل آشکار چندانی در دست نداریم که این سکه‌ها در زمانه‌ی ما بر اثر بی‌توجهی مجموعه‌داران سکه‌های عتیقه گم شده باشند. قانع‌کننده نیست که بیانگریم این سکه‌ها بر اثر غفلت و بی‌توجهی شخص یا مجموعه‌دار اینجا و آنجا نیافتاده و گم شده باشند، و ماهیت و شرایط یافته‌های مورد بررسی از چنین دلیلی پشتیبانی نمی‌کنند.^۶ نه تنها این سکه‌های ساسانی جملگی در موقعیت‌های محلی پراکنده‌ای پیدا شده‌اند بلکه آنها در بازه‌ی زمانی گسترده‌ای هم یافت شده‌اند یعنی از ۱۹۳۰ تا ۲۰۱۷. [...]

^۱ Barford, Warwickshire

^۲ Warwickshire Historic Environment Record, MWA9909.

^۳ Portable Antiquities Scheme, LON-B2F5CF.

^۴ East Midlands

^۵ Portable Antiquities Scheme, LEIC-BF6164.

^۶ Quotation from M. Biddle, 'Ptolemaic coins from Winchester', *Antiquity*, 49 (1975), 213-15.

وانگهی صادرات بالقوه یا احتمالی از قلمروی ساسانی به بریتانیای آغاز سده‌های میانی به همین سکه‌ها محدود نمی‌شود، بل همچنین شماری از سنگ‌های قیمتی یا گهرهای نقش‌دار ساسانی را نیز در برمی‌گیرد که در کاوش‌های گورهای انگلوسکسن پیدا شده‌اند... دو دیگر آنکه، گرث ویلیامز در مورد سازوکارهایی که احتمالاً به‌وسیله‌شان این سکه‌ها به خاک بریتانیا رسیده‌اند پیشنهادهایی طرح کرده است؛ اینکه احتمالاً سکه‌های ساسانی همراه با سکه‌های پیش‌گفته‌ی بیزانسی متعلق به شمال آفریقا و شرق مدیترانه به اینجا آمدند، سکه‌هایی که بریتانیای سده‌ی شش تا هفت میلادی وجود داشتند.^۱ چنین سناریویی بی‌گمان کاملاً معنادار است. وانگهی پیوند آشکاری بین همسایه‌ی غربی شاهنشاهی ساسانی، یعنی امپراتوری بیزانسی، هم با غرب بریتانیا و هم با انگلستان انگلوسکسن در آن دوره وجود داشت. برای نمونه، نه تنها شمار زیادی از سکه‌های بیزانسی آغازی در سرتاسر جزیره‌ی بریتانیا پیدا شده‌اند، بل تعداد زیادی سفالینه‌ی مربوط به مدیترانه‌ی شرقی از سایت‌های باستان‌شناختی غرب به دست آمده‌اند، و شواهد متنی و [سن‌سنجی] ایزوتوپی خبر از این می‌دهند که مردمانی که احتمالاً در شمال آفریقای بیزانسی رشد کرده بودند طی سده‌ی هفتم در ناحیه‌هایی مثل شمال ولز، نورث‌اومبریا، انگلیای شرقی، و نیز کنت زیسته و مرده‌اند. [...]

این فرضیه کاملاً معتبر به نظر می‌رسد که سکه‌های ساسانی احتمالاً همراه با دیگر واردات بیزانسی به خاک بریتانیا رسیدند، خاصه در پرتو این واقعیت که پارچه‌های ابریشمی ساسانی و نیز سنگ‌های قیمتی ساسانی قطعاً به امپراتوری بیزانسی صادر شده‌اند و سکه‌های ساسانی نیز دست‌کم در بخش‌هایی از شرق بیزانس ضبط شده‌اند.^۲ شایان ذکر است که نواحی شرق مدیترانه‌ی بیزانسی، بخش‌هایی از آناتولی و مصر طی اوایل سده‌ی هفتم میلادی مدتی تحت کنترل ساسانیان قرار داشتند [...]

تصویر ۳ (صفحه‌ی بعد): سکه‌ی ساسانی خسروی دوم، ۵۹۰-۶۲۸، ضرب‌شده در رام‌هرمز در جنوب‌غرب ایران، کشف‌شده در تامس‌فیلد، لندن؛ این سکه در ۲۰۱۷ توسط PAS ثبت و ضبط شد.

^۱ G. Williams, 'Anglo-Saxon gold coinage, part 1: the transition from Roman to Anglo-Saxon coinage', *British Numismatic Journal*, 80 (2010), 51-75 at p. 58. [...] (see, for example, R. K. Kovalev, 'When and what regions of the Islamic world exported Sasanian and Arab-Sasanian silver coins to early Viking-Age Northern Lands?', in T. Talvio & M. Wijk (eds.), *Myntstudier* (Stockholm, 2015), pp. 68-83) [...] C. R. Green, 'The distribution of Islamic dirhams in Anglo-Saxon England', 16 December 2014, blog post, online at <http://www.caitlingreen.org/2014/12/distribution-of-islamic-dirhams-in-england.html>.

^۲ See H. B. Feltham, 'Justinian and the international silk trade', *Sino-Platonic Papers*, 194 (2009), pp. 1-40; M. Compareti, 'The Sasanians in Africa', *Transoxiana*, 4 (2002), online at <http://www.transoxiana.org/0104/sasanians.html>; F. E. Day, 'Silks of the Near East', *Bulletin of the Metropolitan Museum of Art*, 9.4 (1950), 108-17; N. Oikonomides, 'Silk trade and production in Byzantium from the sixth to the ninth century: the seals of kommerkiarioi', *Dumbarton Oaks Papers*, 40 (1986), 35-53. On gems, coins and other Sasanian artefacts in the Byzantine Empire, see for example J. P. Oleson, 'Anun published Sassanian seal, with a comment on the deportation of Armenians to Cyprus in AD 578', *Levant*, 8 (1976), 161-4; J. A. Lerner, 'Sasanian seals in the Department of Medieval and Later Antiquities of the British Museum', *Journal of Near Eastern Studies*, 35 (1976), 183-7; S. D. Sears & D. T. Ariel, 'Finds of Late Sasanian and Early Muslim drachms in historical Palestine', *Atiqot*, 40 (2000), 139-50; A. M. Maeir, 'Sassanica Varia Palaestiniensia: a Sassanian seal from T. Istaba, Israel, and other Sassanian objects from the Southern Levant', *Iranica Antiqua*, 35 (2000), 159-83; N. Schindel, *Sylloge Nummorum Sasanidarum Israel* (Wien, 2009).



تصویر ۴: قطعه‌ای از جنس لعل با نقش شیر، نصب شده بر آویز زرین آنلگوسکسن سده‌ی هفتم میلادی یافته از گور شماره‌ی ۱۷۲ در سبیرتسولد داون، کنت، بریتانیا؛ به تازگی این جواهر در میان مجموعه‌ی «سنگ‌های قیمتی آغاز مسیحیت و عهد باستان» ویسبادن (۲۰۰۷) توسط جفری اسپیر به عنوان یک اثر ساسانی شناسایی شد.



نگاهی به جنوب و شرق: ساخته‌های ساسانی در آفریقا و شرق آسیا

دانستیم که گستره‌ی پراکندگی ساخته‌های شاهنشاهی ساسانی از سده‌ی پنج تا هفت میلادی تا کرانه‌های شمال-غربی دنیای شناخته‌شده‌ی آن روزگار رسیده بودند، لیک این آثار ساسانی به همان اندازه در دیگر جهات عالم نیز پخش و پراکنده بوده‌اند. برای نمونه، در شرق آفریقا، سفالینه‌ها یا مهره‌ها یا گردنبندهای ساسانی از سواحل رأس حافون در سومالی^۱ تا کیوینجا در تانزانیا^۲ (آزمایش‌های رادیوکربن دیرینگی این آثار را به سده‌های ۵ تا ۶ میلادی می‌رساند)، و نیز در چیبوئه در جنوب موزامبیک^۳ پیدا شده‌اند. گردنبندهایی با مهره‌های شیشه‌سان که در این سایت پیدا شده‌اند با شماری از سفالینه‌های ساسانی مرتبط هستند که مشابه‌شان را در سایت رأس حافون نیز کشف کرده‌اند، و باور باستان‌شناسان بر این است که این نمونه‌ها گواه پیوندها و دادوستد مستقیم این ناحیه با دیگر نواحی از راه خلیج فارس است، دادوستدهایی که تا جنوب آفریقا هم پیش می‌رفت. نیازی به گفتن نیست که این مورد به طور خاصی جالب و شگفت است، خاصه از این‌رو که کرانه‌ی ساحلی چیبوئه حدود ۱۹۰۰ کیلومتر جنوبی‌تر از جنوبی‌ترین سایت‌های شرق آفریقا است که در آن‌ها اقلام بیزانسی طی سده‌های ۵-۷ میلادی تولید می‌شده است. حتا جالب‌تر این‌که، اینک معلوم شده که این مهره‌ها یا گردنبندها، که از شیشه و در ناحیه‌ای در شرق رود فرات در دل ایران‌شهر ساسانی ساخته شده‌اند، بعدها از چیبوئه به دیگر جاهای آفریقا برده شده‌اند، از آن میان، سه سایت باستان‌شناختی در بوتسوانا هستند و امروزه می‌دانیم که آن سایت‌ها تولیدکننده‌ی این دست مهره‌ها بودند؛ یکی از آنها به نام ان‌قومه در دوردست غربی بوتسوانا، حدود ۱۵۰۰ کیلومتر از چیبوئه فاصله دارد و به کرانه‌ی ساحلی جنوب‌غربی آفریقا نزدیک‌تر است تا به سواحل شرقی‌اش.^۴ شایان گفتن است که از قضا ان‌قومه تنها سرزمین از آفریقای غربی نیست که مهره‌ها یا گردنبندهای ساسانی در آن بازه‌ی زمانی بدان‌جا راه یافته بودند - در نواحی شمالی‌تر مهره‌ها یا گردنی‌های بیشتری نیز در گورهای سده‌ی ۵-۷ میلادی در کیسی بورکینافاسو^۵ کشف شدند که اساساً در شرق فرات ساخته شده بوده‌اند [...]

اگر به سرزمین‌های شرق شاهنشاهی ساسانی نگاهی بیاندازیم بار دیگر به مواردی همینقدر جالب توجه برمی‌خوریم. همانطور که می‌توان انتظار داشت، شمار قابل توجهی از سکه‌های ساسانی پیداشده در ناحیه‌ی سُغدیان در آسیای میانه را امروزه می‌شناسیم، ناحیه‌ای هم‌مرز با شاهنشاهی ساسانی در سمت شمال‌شرق. هرچند، شمار بسیاری از سکه‌های اواخر ساسانی را نیز از کشور امروزی چین می‌شناسیم، که تقریباً به قطع و یقین از راه سُغد و جاده‌ی ابریشم به چین راه یافتند. برای نمونه، گورهای چینی دوره‌ی سویی-تانگ در شهر آستانه^۶ (شین‌ژیانگ یا سین‌کیانگ چین)، شامل شمار قابل توجهی از این سکه‌ها بوده که به‌طرزی چشمگیر بیشتر از قطعات بیزانسی بوده‌اند، و همچنین سکه‌ها و اشیای شیشه‌ای ساسانی نیز در تعداد زیادی از سایت‌های شرق دور کشف شده‌اند، برای نمونه، همانطور که در نقشه‌ی بالا می‌توان دید، بنا به یک بررسی پژوهشی تازه، بیش از ۱۳۰۰ سکه‌ی خسروی دوم ساسانی تنها

^۱ Ras Hafun, Somalia

^۲ Kivinja, Tanzania

^۳ Chibuene, Mozambique

^۴ On Late Antique trade down the East African coast, see especially N. Boivin *et al*, 'East Africa and Madagascar in the Indian Ocean world', *Journal of World Prehistory*, 26(2013), 213-81 at pp. 244-5, for a good, recent summary. On Chibuene and Persian beads traded into Botswana, see M. Wood *et al*, 'The glass of Chibuene, Mozambique: new insights into early Indian Ocean trade', *The South African Archaeological Bulletin*, 67 (2012), 59-74; M. Wood, *Interconnections: Glass beads and Trade in Southern and Eastern Africa and the Indian Ocean - 1st to 1st centuries AD* (Uppsala, ۲۰۱۱); M. Wood, 'Eastern Africa and the Indian Ocean world in the first millennium CE: the glass bead evidence', in G. Campbell (ed.), *Early Exchange between Africa and the Wider Indian Ocean World* (Cham, 2016), pp. 173-94 at pp. 184-6; J. Denbow *et al*, 'The glass beads of Kaitshaa: new insights on early Indian Ocean trade into the far interior of southern Africa', *Antiquity*, 89 (2015), 1-17; M. Wood, 'Divergent patterns in Indian Ocean trade to East Africa and southern Africa between the 7th and 17th centuries CE: the glass bead evidence', *Afriques*, 6(2015), online at <http://afriques.revues.org/1782>; A. M. Daggett, *Early Iron Age Social and Economic Organization in Sowa Pan, Botswana* (Michigan State University PhD Thesis, 2015), especially p. 322.

^۵ Kissi, Burkina Faso

^۶ Sui-Tang, Astana

در خود چین پیدا شده است.^۱ افزون بر این یافته‌ها در شمال، شماری از سایت‌ها در گوانگ‌دنگ در جنوب چین نیز دربردارنده‌ی سکه‌های ساسانی سده‌های ۵-۷ بوده‌اند، و فرض بر این است که کشف این سکه‌ها بازتابی است از دادوستدهای دریایی در راستای «جاده‌ی ابریشم دریایی» جنوبی و نه در مسیر خاکی؛ امتداد پیوندهایی که کوزه‌های نوک‌اژدری ساسانی، سکه‌ها و مهرهای ساسانی را به هندوستان، سری‌لانکا، و حتا تایلند رساند.^۲ تردیدی نداریم که شواهدی مستند از فعالیت ایرانیان و دادوستد دریایی در هند، سری‌لانکا، و چین در اواخر دوران ساسانی و پس از آن وجود دارد، و اخیراً این دست فعالیت‌های دریایی طی سده‌های پنج تا هفت احتمالاً تا شبه‌جزیره‌ی کره و نیز تا ژاپن گسترش داشته است. نه تنها دست‌کم برخی شیشه‌آلات ساسانی اواخر سده‌ی پنج تا اوایل سده‌ی ششم میلادی را در گورهای سلطنتی در سیلا^۳ در کره‌ی جنوبی در دست داریم، بل شمار قابل توجهی از آثار شیشه‌ای ساسانی سده‌های ۵ تا ۷ میلادی را می‌شناسیم که از سایت‌های گوناگونی در ژاپن کشف شده‌اند، از جمله در نارا، کیوتو، و آزاکا. برای نمونه، گور امپراتور یا خاقان بیست‌وهفتم ژاپن، امپراتور آنکان، که در ۵۳۶ میلادی درگذشت، دربردارنده‌ی یک ظرف شیشه‌ای ساسانی کامل متعلق به سده‌ی ۵ یا ۶ میلادی بود، در حالی که گور شماره‌ی ۱۲۶ و سده‌ی پنجمی واقع در نارا دربردارنده‌ی یک ظرف شیشه‌ای آبی رنگ رومی بود که پیش از صادرات به ژاپن در ایران ساسانی رنگ‌آمیزی و نگارین شده بود. گرچه بی‌گمان استدلال در این باره دشوار است، لیک سِث پریستمن^۴ استدلال کرده که این اشیاء و دیگر یافته‌های ایرانی پیداشده در ژاپن در اثر تماس‌های دریایی مستقیم ژاپنیان با شاهنشاهی ساسانی به این کشور وارد شده‌اند، و نه تماس غیرمستقیم از راه جاده‌ی ابریشم زمینی، و در پرتو این دیدگاه بسیار نظرگیر است که اشاره کنیم گواو مستند دیگری نیز اخیراً در ژاپن کشف شده که گویای وجود یک فرستاده یا آموزگار ایرانی در ژاپن طی سده‌ی هشتم میلادی است.^۵

^۱ See, for example, S. Li, 'The distribution and significance of Sassanid silver currency in China', *Chinese Archaeology*, 6 (2006), 190-4; M-L. Chen, 'The importation of Byzantine and Sasanian glass into China during the fourth to sixth centuries', in A. Harris(ed.), *Incipient Globalization? Long-Distance Contacts in the Sixth Century* (Oxford, 2006), pp. 47-52; S. Liu et al, 'Silk Road glass in Xinjiang, China: chemical compositional analysis and interpretation using a high-resolution portable XRF spectrometer', *Journal of Archaeological Science*, 39 (2012), 2128-42; J. K. Skaiff, 'The Sasanian and Arab-Sasanian silver coins from Turfan: their relationship to international trade and the local economy', *Asia Major*, 11.2 (1998), 67-115.

^۲ For finds in southern China, see for example Li, 'The distribution and significance of Sassanid silver currency in China'; R. C. Houston, 'A note on two coin hoards reported in Kao Ku', *Museum Notes (American Numismatic Society)*, 20 (1975), 153-60; T. Daryaee, 'The Persian Gulf trade in Late Antiquity', *Journal of World History*, 14 (2003), 1-16; T. Daryaee, *Sasanian Persia: The Rise and Fall of an Empire* (London, 2009), pp. 138-9. Note, Daryaee, 'The Persian Gulf trade in Late Antiquity', p. 13, suggests the coastal finds in east China may also result from the maritime trade route, rather than the overland Silk Road, and notes the discovery of a potential Zoroastrian fire-temple in southern China (p. 14). For finds in India, Sri Lanka, and Thailand (at Yarang) and documentary references to Persian maritime trade across to China, see, for example, R. Tomber, 'Rome and Mesopotamia -importers into India in the first millennium AD', *Antiquity*, 81 (2007), 972-88; B. Borell, 'The early Byzantine lamp from Pong Tuk', *Journal of the Siam Society*, 96 (2008), 1-26 at pp. 9 and 11; D. Whitehouse & A. Williamson, 'Sasanian maritime trade', *Iran*, 11 (1973), 29-49; Daryaee, 'The Persian Gulf trade in Late Antiquity'; and S. Faller, 'The world according to Cosmas Indicopleustes - concepts and illustrations of an Alexandrian merchant and monk', *Transcultural Studies*, 1 (2011), online at <http://heiu.uni-heidelberg.de/journals/index.php/transcultural/article/view/6127/2962>, although see now R. R. Darley, '"Implicit cosmopolitanism" and the commercial role of ancient Lanka', in Z. Biedermann & A. Strathern (eds.), *Sri Lanka at the Crossroads of History* (London, 2017), pp. 44-65, on the disputed character of Sri Lankan finds of Sasanian coins and also on textual references to Persian activity on the island.

^۳ Silla

^۴ Seth Priestman

^۵ On the Korean finds, see C. Kwangshik, 'Silla art and the Silk Road', *International Journal of Korean History*, 19 (2014), 1-22 at p. 3; S. Lee & D. P. Leidy, *Silla: Korea's Golden Kingdom* (New York, 2013), p. 125. On the Japanese finds, see S. Priestman, 'The Silk Road or the sea? Sasanian and Islamic exports to Japan', *Journal of Islamic Archaeology*, 3 (2016), 1-35, who argues for these items having arrived via the sea rather than the overland Silk Road; there is also some discussion of these finds in the *Encyclopædia Iranica*, 'Japan XI: collections of

تصویر ۵: یک ظرف شیشه‌ای ساسانی کامل و مرمت‌شده‌ی ساسانی از تومولوس سده‌ی ششمی امپراتور انکان در اوزاکای ژاپن.

تصویر ۶: مجموعه‌ای از مهره‌های ساسانی یافته در گور شماره‌ی ۱۰ در کیسی، بورکینافاسو. سده‌ی ۵-۷ میلادی. تحلیل آزمایش شیمیایی روی مهره‌های شیشه‌ای نشان داد که این اقلام از شیشه‌ی ناحیه‌ی شرقی خاورمیانه و در دل شاهنشاهی ساسانی ساخته شده‌اند.



Persian art in Japan' (2008), available Online. The documentary evidence for a Persian official living in Japan was revealed in October 2016: 'Research uncovers evidence that ancient Japan was "more cosmopolitan" than previously thought', Japan Times, October 5 2016, online edition.



متن بالا صرفاً فشرده یا چکیده‌ای است از منبعی که نشانی آنرا در زیر آورده‌ام. به این ترتیب، تنها برخی از یادداشت‌های متن اصلی که به گزارش‌ها یا مقالات مربوط به کشفیات باستان‌شناختی ساسانی در جای‌جای گیتی می‌پرداخته‌اند را به صورت پانویس آورده‌ایم. خواننده‌ی پیگیر و کنجکاو می‌تواند برای ملاحظه‌ی متن اصلی و یادداشت‌های کامل به این نشانی بنگرد:

Source: Dr. Caitlin R. Green, 'Sasanian finds in early medieval Britain and beyond', July 2017; <https://www.caitlingreen.org/2017/07/sasanian-finds-in-early-medieval-britain.html>

۲۱ | گزیدگان؛ سکه‌های ساسانی، عرب-ساسانی، و تبرستانی کشف شده در دانمارک | هله هُرسنس (مجموعه‌ی

پادشاهی سکه‌ها و مدال‌ها، باستان‌خانه‌ی ملی، کپنهاگ، ۲۰۲۳)

[آنچه در ادامه می‌آید نسخه‌ای بس کوتاه‌شده از متن اصلی است]

سکه‌های ساسانی، عرب-ساسانی، و تبرستانی (سده‌ی ۳-۹ میلادی) دسته‌ای کوچک اما مهم از سکه‌های شرقی رسیده به شمال اروپا به شمار می‌روند... تاریخ ضرب سکه، نام محل ضرب، نام فرمان‌فرما بر اغلب این سکه‌ها حک شده‌اند، و به همین خاطر فرصت خوبی فراهم می‌کنند تا دیرینگی اقلامی که خوب مانده‌اند به دقت تعیین شود... من در اینجا سکه‌های ساسانی و عرب-ساسانی پیداشده در دانمارک مدرن را بررسی می‌کنم. آنچه در این مقاله تحلیل خواهد شد شامل این‌هاست: شرایط کشف سکه‌ها، بستر مادی و زمانی‌شان، و نیز ردونشان استفاده بر خود سکه‌ها، با نظر به رمزگشایی از کاربرد سکه‌ها با مضمون‌های فیگوراتیو در بستر جنوب اسکاندیناوی.

افزون بر این‌ها، به رابطه‌ی بین انواع متفاوت سکه‌های ساسانی در یافته‌های دانمارکی نگاهی می‌اندازم. در مواردی ناهمخوانی‌های عمده‌ای را در نسبت‌های بین مسکوکات ایرانی، امیه [اموی] و عباسی که همگی از سنخ ساسانی‌اند می‌یابیم خاصه وقتی یافته‌های خاک دانمارک را با یافته‌های سایر نواحی قیاس کنیم. این تفاوت‌ها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

سکه‌های سنخ ساسانی

دودمان ایرانی ساسانی پس از شکست دادن واپسین شاه پارتی، اردوان چهارم در سال ۲۲۴ میلادی به قدرت رسید، و شاهنشاهی ساسانی یک عامل مهم قدرتمند و هم‌اورد امپراتوری نخست روم و سپس‌تر امپراتوری بیزانسی به شمار می‌رفت. سکه‌های نقره‌ای یا سیمین شاهنشاهی ساسانی در اخم خوانده می‌شدند و قطر تقریبی شان ۲۸-۳۳ میلی‌متر، و وزن تقریبی شان ۴.۲ گرم بودند. ساسانیان از کاریست اشکانی الفبای یونانی برای نوشته‌های روی سکه پرهیز کردند و در عوض از خط پهلوی بهره بردند، و هرچند یک سوی سکه کماکان تصویر شاه - اغلب نیمرخ، رو به راست - را نشان می‌داد اما سوی دیگر همه‌ی سکه‌های در اخم ساسانی نقشی آتشدان زرتشتی و دو تن در دو سو را در برداشت.

شاهنشاهی ساسانی در سال ۶۵۱ میلادی فروپاشید و بخش‌های بزرگی از این شاهنشاهی زیر سلطه‌ی سلسله‌ی مسلمان اموی رفت. این گونه، ضرب سکه‌های ساسانی اصلی متوقف شد، لیک سکه‌هایی با نقش مایه‌های ساسانی کماکان تحت خلافت اموی تا سال ۶۹۷/۶۹۸ میلادی ضرب می‌شدند. این سکه‌های عرب-ساسانی نخستین از حیث وزن (۳-۴.۵ گرم) و اندازه (قطر: حدود ۳۲ میلی‌متر) کمایش با در اخم‌های ساسانی تناظر داشتند.

تبرستان (کرانه‌ی جنوب کاسپین) در سال ۶۵۱ میلادی زیر خلافت اسلامی قرار نگرفت بلکه تحت فرمانروایی نمایندگان محلی (اسپهدان) دودمان دابویه قرار داشت. ضرب سکه‌هایی از نوع ساسانی در تبرستان در سال ۷۱۱ میلادی آغاز شد. سکه‌ها اندکی کوچک‌تر از سنخ‌های ساسانی متقدم‌تر بودند، و قطرشان حدود ۲۳-۲۵ میلی‌متر و وزن‌شان تنها ۱.۶۵-۲.۳۰ گرم بود، و از این‌رو آنها را معمولاً نیم‌دراخم می‌نامیدند. در سال ۷۶۱ میلادی تبرستان نیز تحت سیطره‌ی خلافت وقت قرار گرفت، لیک ضرب نیم‌دراخم‌ها کماکان تحت حکمرانی عباسی تا ۷۹۲ میلادی و پس از آن در مقیاسی کوچک‌تر در فاصله‌ی ۸۰۲-۸۱۳ میلادی ادامه داشت.

سکه‌های سنخ ساسانی کشف شده در دانمارک

مطالعه‌ی حاضر ۶۴ سکه از سنخ ساسانی را بررسی می‌کند که مجموعاً در بیش از ۴۰ سایت مختلف پراکنده در قلمروی دانمارک مدرن کشف شده‌اند. شمار این سکه‌ها بسیار بیشتر از آن چیزی است که معمولاً در سیاهه‌ی کشفیات قید شده در مطالعات بین‌المللی درباره‌ی مسکوکات ساسانی دیده‌ایم، با این حال، حتا این شمار نیز شمار کامل همه‌ی سکه‌های کشف‌شده‌ی ساسانی در دانمارک نیست. [...]

دیرینگی سه گنجینه‌ی مورد بررسی به میانه‌ی سده‌ی ۹ میلادی می‌رسد، و از این‌رو به آن جریانی تعلق دارد که معمولاً به عنوان نخستین موج واردات شرقی به شمال اروپا بدان ارجاع داده شده است. کهن‌ترین گنجینه‌ی ما نخستین گنجینه‌ی بهره‌مند از سکه‌های سنخ ساسانی مکشوفه در دانمارک نیز هست. گنجینه‌ی سوندر کرکی [Sønder Kirkeby] طی حفاری و ترانسه‌زنی در زمین‌های باتلاقی [تورب] در سال ۱۸۲۷ کشف شد، و شامل ۹۳ سکه (از جمله سکه‌های شکسته) بود، که از آن میان ۴ سکه از سنخ ساسانی بودند. ۲۴ سکه‌ی مکشوفه بلافاصله با طراحی خوبی به صورت مجموعه‌ای از مسکوکات منتشر شدند. تصویر هر چهار سکه‌ی سنخ ساسانی نقش زده شد و جای شکی در تشخیص آنها وجود ندارد. یکی از آنها یک درآخم ساسانی است که تحت نام پیروز یکم (۴۵۸-۴۸۵) ضرب شده و سه نیم‌دراخم تبرستانی نیز در این مجموعه وجود دارند... دو یافته‌ی اخیر، یعنی گنجینه‌ی کرائل ادوی^۱ (دیرینگی حدود ۸۴۸) در جزیره‌ی مون^۲، در جنوب شرقی سی‌لند^۳، و گنجینه‌ی اسکوشلم^۴ (دیرینگی حدود ۸۵۴) از بُرن‌هلم^۵ به افق زمانی یا گاه‌شمارانه‌ی یکسانی تعلق دارند. گنجینه‌ی کرائل ادوی شامل یک درآخم است که در ۵۹۱-۵۹۲ میلادی تحت نام خسروی دوم ضرب شده، و نیز شامل دو نیم‌دراخم تبرستانی است، در حالی که گنجینه‌ی اسکوشلم شامل دو درآخم ساسانی است که بر هردو نام خسروی دوم ضرب شده، و نیز شامل دو نیم‌دراخم تبرستانی. [...] گنجینه‌ی گریسه‌بیرگارد^۶ در سال ۱۹۳۳ پیدا شد و دست‌کم شامل ۱۱۵۹ سکه‌ی شرقی است که میانگین دیرینگی‌شان به ۴۳/۹۴۲ میلادی می‌رسد... و در میان‌شان دو سکه‌ی شکسته‌ی سنخ ساسانی دوران امیه [اموی] از میانه‌ی سده‌ی هفتم میلادی و یک نیم‌دراخم ضرب‌شده در ۷۷۶/۷۷۹ میلادی در تبرستان با نام سعید وجود دارد... از لحاظ توپوگرافیک، موقعیت گابنس^۷ در جزیره‌ی فالستر^۸ موقعیتی آرمانی به‌عنوان اسکله و برای پهلوگرفتن زورق‌ها در خشکی دارد، و چند سکه نیز از نواحی مسکونی این منطقه کشف شده‌اند؛ دو نیم‌دراخم تبرستانی، ۲۹ درآخم، و یک سکه‌ی هدیبی [متعلق به روزگار وایکینگ‌های دانمارکی، سده‌ی ۸-۱۱ میلادی] از سنخ مالمر در نواحی مختلف این ناحیه به دست آمدند... سایت باستان‌شناختی اخیراً شناسایی‌شده‌ای در مون‌کبو بکه^۹ (در شمال شرقی فونن^{۱۰})، نه چندان دور از گور زورقی شکل لدبای^{۱۱}، به عنوان یک مکان کانونی بلندمرتبه شناخته شده و از اینرو ماهیتی کاملاً متفاوت از اسکله‌ها [محل‌های پهلوگیری زورق‌ها در کهن‌روزگاران] دارد. گنجینه‌ای از درهم در این سایت پیدا شده لیک قطعه‌ای از یک نیم‌درهم تبرستانی در فاصله‌ای بیشتر از ۵۰ متری از محل انباشت گنجینه و بدون کشف هیچ پیوند مشخصی با آن گنجینه پیدا شد... یکی از سایت‌هایی که (چون برخی دیگر از سایت‌ها نه طی کاوش باستان‌شناختی بل) طی اکتشاف با دستگاه آهن‌یاب دیجیتالی کشف شد، برای نمونه، سایت تیسکر باکن^{۱۲} (شمال یوت‌لند^{۱۳}) است که در آن از آثار دوره‌ی رومی تا آثاری از سده‌ی ۱۶ میلادی کشف شد. در میان این

^۱ Kraneledvej

^۲ Møn

^۳ Sealand

^۴ Skovsholm

^۵ Bornholm

^۶ Grisebjerggård

^۷ Gåbenese

^۸ island Falster

^۹ Munkebo Bakke

^{۱۰} Funen

^{۱۱} Ladby

^{۱۲} Tyskerbakken

^{۱۳} Jutland

یافته‌ها چند سکه‌ی درهم نیز بود. گرچه، درهم‌ها و نیم‌دراخم‌های تبرستانی از سنخ ساسانی که در این سایت کشف شدند در محوطه‌ای پهناور پراکنده بودند اما امروزه جاده‌ای مدرن از دل این محوطه می‌گذرد و آن را از میان به دو نیم بخش کرده...

ساسانی یا از سنخ ساسانی؟

متاخرترین نیم‌دراخم‌های تبرستانی که طی سلسله‌ی عباسی ضرب شدند بیش از ۶۰ درصد سکه‌های مورد بررسی در مطالعه‌ی حاضر را تشکیل می‌دهند و به این ترتیب بیش از دیگر یافته‌های مسکوک از سنخ ساسانی در دانمارک به شمار می‌روند. درصدهای این سکه‌ها مورد به مورد متفاوت‌اند؛ برای نمونه در مورد آن‌هایی که کوالف^۱ به‌طور کلی برای سکه‌های گنجینه‌های سده‌ی ۹ میلادی مشخص کرده است، و تفاوت‌های خاص و نظریه‌ی وجود دارند وقتی سکه‌های یافته از دانمارک را با سکه‌های یافته از نزدیک‌ترین همسایه یعنی سوئد قیاس می‌کنیم، آنجاکه بیش از ۷۰ درصد از سکه‌های سنخ ساسانی شامل درآخم‌های ایرانی یا امیه [اموی] از سده‌ی ۷ میلادی هستند.

جدول: سکه‌هایی از نوع ساسانی که بنا به پژوهش کوالف (۲۰۱۵) در گنجینه‌های سده‌ی نهم میلادی کشف شده‌اند، با سکه‌های ساسانی‌گون یافته از دانمارک (از گنجینه‌ها و شمار کامل یافته‌ها) قیاس شده‌اند. گردآوری از نویسنده‌ی مقاله: Helle W. Horsnæs

شمار سرجمع سکه‌ها	شمار سکه‌های سنخ ساسانی نامشخص	شمار دیگر سکه‌های سده‌ی ۹ میلادی	شمار سکه‌های سنخ ساسانی ضرب سلسله عباسی	شمار سکه‌های سنخ ساسانی ضرب دودمان اسپهبد	شمار سکه‌های سده‌ی هفت میلادی	شمار سکه‌های سنخ ساسانی ضرب سلسله اموی	شمار سکه‌های ساسانی	شمار گنجینه‌ها	ناحیه‌ی کشف
649			4			201	444	2	عراق
2156			28	5		234	1889	8	جزیره Jazira
450			240	23		36	151	18	قفقاز جنوبی
633	12		229	21	20	69	282	32	اروپای شرقی
33			7			10	16	4	فنلاند
246		4	28	11	12	46	145	26	سوئد
7			3				4	3	دانمارک
243		50	28	7		27	131	4	آلمان
5				1		1	3	4	لهستان
21			9			4	8	9	گنجینه‌های دانمارک
64	3	3	39			9	10		سرجمع دانمارک

^۱ Kovalev

نام سایت باستان‌شناختی Site	شمار دراهم‌ها drachms	درصد از کل سکه‌ها (% of coins)	شمار درهم‌ها dirhams	سکه‌های غربی western coins	جمع سکه‌ها total coins	دیرینگی گنجینه (سال؛ میلادی) <i>tpq</i> hoard
Østerhalne Enge	1	12.5	7	0	8	808
Sønder Kirkeby	4	4.3	89	0	93	846
Kraneledvej 4 (Klintholm)	3	4.3	66	1	70	848
Skovsholm	4	2.2	175	0	179	854
Over Randlev	2	0.8	250	2	254	914
Grisebjerggård	3	0.3	1004	112	1119	942
Haraldsted Skov	1	0.4	220	0	225	952
Rosmannegård SV	1	0.8	106	13	120	1000
Iholm	1	0.2	32	525	558	1002
Nørremølle	1	0.1	69	1030	1100	1024
Englyst	1		29	57	87	11th cent
Krogegård II	1		8	36	60	11th cent
Egebygård SSØ	2		46	10	74	11th cent
Skovgård Øst	1		6	11	18	11th cent
TOTAL	26		2107	1797	3965	

پنج جدول بعدی شامل فهرست سکه‌های از سنخ ساسانی است که در دانمارک کشف شده‌اند. این جدول‌ها گردآوری نویسنده هله و. هُرسنس هستند. تمامی سکه‌های ثبت‌شده از جنس نقره و بیشتر آنها دراهم (پارسی/ایرانی، عرب‌ساسانی/اموی) و نیم‌دراهم [تبرستانی] هستند. [آنچه در این چند صفحه آمد نسخه‌ای بسیار فشرده و کوتاه‌شده از متن اصلی و تنها یک درآمد و آشنایی آغازین با مطالعات سکه‌شناختی ساسانی در شمال اروپاست. از خواننده‌ی علاقمند و پیگیر دعوت می‌شود به مقاله‌ی اصلی بنگرد. مشخصات منبع در پایان، پس از جدول‌ها آمده است.]

	Inv.no.	نام سایت باستان‌شناختی	شماره مشخصه سایت باستان‌شناختی	وضعیت نگهداری	مرمت کاری	وزن	دوره فرمان‌فرمایی	محل ضرب	دیرینگی	
									از	تا
	PERSIAN SASANIAN (PhSs)									
1	FP 11863.1	Sønder Kirkeby 1827	070212-10	complete	countermarked twice; pierced, nicks obv & rev	3.2	پیروز ۱		459	484
2	FP 1798.1	Over Randlev	150211-11	complete, much worn	two countermarks on obv, pierced, nicks	3.06	پیروز ۱		459	484
3	FP 1798.2	Over Randlev	150211-11	complete, much worn	pierced four times, remains of loop	3.26	خسرو ۱	KR(?)	558	559
4	FP 12890.6	Findholmgaard (Meløse Gammeltoft)	010504-88	fragment ca 25%	small nick	0.869	هرمزد ۴	NAL نرمشیر در کرمان؟	579	590
5	FP 8165.1017	Nørremølle	060202-33	fragment, bent	3 notches	0.74	هرمزد ۴ (?)		579	590
6	FP 13211.3	Billesøj	060203-206	small, much worn fragment, broken	pierced from obv, nicks	0.429	خسرو ۲		590	628
7	FP 128.414	Iholm	090502-19	fragment	small notches and pecks	0.564	خسرو ۲ (?)		590	628
8	FP 9133.16	Skovsholm	060403-296	fragment 25%	cut, three nicks	0.98	خسرو ۲ (?)		590	628
9	FP 14857.1	Kraneledvej 4 (Klintholm), Møn	050507-360	fragment 60%, corroded		1.707	خسرو ۲	کرمان	591	592
10	FP 9133.12	Skovsholm	060403-296	almost complete	rim damaged, pierced (loop?), two nicks	2.55	خسرو ۲	شیراز؟	611	613
	ARABO- SASANIAN (UMMAYAD, PhUm)									
11	FP 8347.6	Als	120401-36	complete	pierced from obv above portrait	2.414			652	675
12	FP 2343.1	Østehalne Enge	120612	almost complete, rim damaged	pierced (twice?), nicks, rim cut?	2.26			666	666

	Inv.no.	Site	Site no.	Preservation	Reworked	W.	Authority	Mint	From	To
13	FP 13355.26	Busenmarke Syd	050507-358	almost complete, very worn	pierced three times: from rev above altar, rivet preserved, heavily worn one each side; pierced probably from rev at 5 and 8 (corresponding to 1, 5 and 10 (with rivet) on the obv). Nicks	2.733		Yazd	670	680
14	FP 5257.10	Sandegård øst	060205-33	fragment		0.31			651	697
15	FP 5569.1	Ferskesøparken	060202-24	complete	loop, nicks	3.51			651	697
16	FP 12314.1	Grisebjerggård	040301-109	fragment	pierced, cut	0.55			651	697
17	FP 12314.2	Grisebjerggård	040301-109	fragment	cut	0.33			651	697
18	FP 12608.24	Gl. Holeby III	070309-40	small fragment	pierced from obverse in field, cut, nicks	0.377			651	697
19	FP 15409.1 FP 15409.2 FP 15409.3 FP 15409.4	Haraldsted Skov	040206-285	very fragmented and worn, recomposed from four fragments	pierced from rev (below portrait), heavily worn on each side of piercing, nicks	0.882 0.494 0.535 0.138		DA (Darabgerd)	651	697
	TABARISTAN (ISPABAD PhIsp or ABBASID PhAb)									
20	FP 15370.2	Sønder Rind vest	130711-184	fragment; much worn and corroded		0.501			711/ 761	800
21	FP 16199.8	Melby Nord	010505-167	small fragment 25%, worn and broken	pierced above portrait?	0.28			711/ 761	800
22	FP 16522.1	Dalsvej 2	060403-218	small fragment		0.138			711/ 761	800

	Inv.no.	Site	Site no.	Preservation	Reworked	W.	Authority	Mint	From	To
	TABARISTAN (ABBASID, PhAb)									
23	FP 11863.3 (lost)	Sønder Kirkeby 1827	070212-10	fragment			Abdul Abbas Al-Saffah		751	754
24	FP 5603.1	Rytterbakken	060405-178	fragment	cut?, nicks	0.49	Khalid bin Barmak		766	771
26	FP 13862.1	Tibirke/Toftegård	010111-94	complete	Hole pierced from rev to the right of motive, imprint of loop; another very worn and torn hole at rim below rev image/ at 4 seen from obv. two nicks	1.546	Umar bin al-'Ala		771	777
25	FP 14393.12	Dragedyssegård	030209-320	complete	pierced above portrait, nicks	1.626	Umar bin al-'Ala		771	775
28	FP 11863.2 (lost)	Sønder Kirkeby 1827	070212-10	complete	pierced		Umar bin al-'Ala		771	782
27	FP 10469.1	Veng II	160210-83	fragment 50%	nicks, cut?	1.066	Umar bin al-'Ala		771	780
29	FP 14857.2	Kranelvej 4/ Klintholm	050507-360	parts of rim broken off; cracked	pierced, perhaps twice, many nicks	1.384	Umar bin al-'Ala		775	776
31	FP 12314.7	Grisebjerggård	040301-109	fragment	cut	0.71	Said bin Dalaj		776	779
30	FP 13051.4	Skaftlev	040310-27	fragment ca 25%	cut, nicks	0.848	Said bin Dalaj?		776	778
32	FP 5822.1	Vester Egesborg	050412-17	fragment 50%	pierced, nicks	1.08	Umar bin al-'Ala		778	778
33	FP 9133.92	Skovsholm	060403-296	fragment 50%		0.86	Umar bin al-'Ala		778	778
34	FP 12310.1	Gamborg Vest	090617-160	almost complete, rim damaged	pierced?	1.617	Umar bin al-'Ala		778	778

	Inv.no.	Site	Site no.	Preservation	Reworked	W.	Authority	Mint	From	To
37	No.inv.	Vester Egesborg	050412-17	fragment	nicks	0.48	[Umar bin al-'Ala]		779	779
36	FP 9212.13 FP 9212.12	Egebygård SSØ	060205-412	Two fragments, recomposed		0.25 0.723	Umar bin al-'Ala		779	779
35	FP 8263.3	Høgsbrogård (Mikkelsgård Nord/Hviding)	210103-42	complete	pierced	1.68	Umar bin al-'Ala		779	779
38	FP 5821.1	Vester Egesborg	050412-17	almost complete, rim damaged	pierced	1.75	Umar bin al-'Ala		780	780
39	FP 7483.2	Gåbense Vig	070107-24	complete	pierced, nicks	1.77	Umar bin al-'Ala		780	780
37	FP 16133.10	Melby Nord	010505-167	fragment	broken, nicks	0.68	(Muqatil)		783	783
40	FP 13544.1	Gl. Hviding	210103-112	complete	Two holes pierced from the obv left of portrait, one of them filled in (remains of rivet?)	1.903	Anon. (abzud)		783	783
42	FP 16690.5	Øster Vandet	110213-56	worn fragment	cut, nicks	0.386			791	791
	UNDATED FRAGMENTS, TABARISTAN (ABBASID, PhAb)									
43	FP 8766.1	Vester Egesborg	050412-17	fragment	cut	0.5			761	795
44	FP 6082.2	Skovgård Syd	060104-235	fragment, 15%	nicks	0.2			761	795
45	FP 7451.71	Englyst	060406-208	small fragment	nick	0.28	Anon. (abzud)		776	812
46	FP 8101.3	Egebygård SSØ	060205-412	fragment, rand	pierced	0.317			762	794
47	FP 11116.14	Skovsholm	060403-296	fragment	nicks	0.292			773	812
48	FP 8735.1	Grundsømagle-Grydehøj	020403-139	fragment		0.879			752	800

	Inv.no.	Site	Site no.	Preservation	Reworked	W.	Authority	Mint	From	To
49	FP 9859.2	Magleby	050507-345	small fragment	cut	0.315			752	800
50	FP 8437.7	Skovgård Øst	060201-316	fragment		0.54			752	800
51	FP 6564.16	Ndr. Mulebygård II, Øst	060302-124	fragment	cut, nicks	0.34			752	800
52	FP 7031.4	Sorte Muld	060403-93	fragment	cut	0.371			752	800
53	FP 8924.5	Krogegård II	060405-207	fragment	cut, nicks	0.793			752	800
54	FP 9799.1	Gåbense, Nørre Vedby sogn	070109-91	fragment	nicks	0.713			752	800
55	FP 11863.4 (lost)	Sønder Kirkeby 1827	070212-10	fragment					752	800
56	FP 10586.2	Kertinge Mark	080106-141	fragment	pierced twice, nick	0.419			752	800
57	FP 9260.14	Havsmarken, Ærø	090704-164	fragment	nicks	0.33			752	800
58	FP 12282.2	Havsmarken 10c	090704-172	small fragment of rim		0.407			752	800
59	FP 11658.6	Tyskerbakken	141006-67	fragment	nicks	0.417			752	800
60	FP 14444.1	Kraneledvej 4, Mønt	050507-360	fragment ca 20%; corroded	nicks	0.429			752	800
61	FP 17079.3	Rosmannegård SV	060301-103	fragment 25–30%	pierced (or punched hole) from rev(?) below portrait, cut and broken	0.309			752	800
	UNIDENTIFIED FRAGMENTS									
62	FP 15409.5	Haraldsted Skov	040206-285	minute fragment; corroded		0.125			450	800
63	FP 16245.8	Sorte Muld	060403-93	small fragment, corroded	nicks	0.228			450	800
64	Lost	Vester Egesborg	050412-17	fragment, smaller than 25%					450	800

Source: Helle W. HORSNÆS, 'The chosen few – Sasanian, Arabo-Sasanian and Tabaristani coins found in Denmark', in From Hoard to Archive: Numismatic Discoveries from the Baltic Rim and Beyond, Edited by Erki Russow, Viktors Daboliņš and Valter Lang, Joint publication of the Institute of History and Archaeology, University of Tartu and Archaeological Research Collection of Tallinn University, 2023, 79-105.

۳ | آیا ظرف‌های شیشه‌ای دوران باستان از مسیر جاده‌ی ابریشم به ژاپن رسیدند؟ تحلیلی مبتنی بر طیف‌سنجی

فلورسانس پرتو ایکس درباره‌ی ظرف شیشه‌ای ساسانی یافته از جزیره‌ی اُکینوشیما، ژاپن | یوشی‌ناری آبه، ریوجی شیکاگو، مَدکا موراکوشی، مَکیکو فوکوشیما، ایزومی ناکایی^۱

چکیده: استفاده از دستگاه طیف‌سنج فلورسانس پرتو ایکس سیار، خاستگاه تکه‌ای از کاسه‌ی شیشه‌ای برجسته‌کاری‌شده‌ای را آشکار کرد که بیش از هزار سال پیش در جزیره‌ی سِپنتای اُکینوشیما، وقف مراسم آیینی باستانی شده بود. این قطعه‌ی شیشه‌ای طی کاوش در یکی از سایت‌های باستانی آیینی این جزیره در دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی از زیر خاک سر بر آورد و امروزه ذیل گنجینه‌ی ملی ژاپن به شمار می‌رود. تکنیک غیرمخرب و تحلیلی طیف‌سنجی فلورسانس پرتو ایکس در محل کاوش در مورد این تکه‌ی ظرف شیشه‌ای اُکینوشیما به کار گرفته شد تا بر پایه‌ی ترکیب شیمیایی این شی دانسته شود که چنین اثری در اصل در کجا و کی ساخته و پرداخته شده. همخوانی آشکار ترکیب شیمیایی میان این تکه‌ی شیشه‌ای و شیشه‌ی کاوش‌شده از سایت شهر ساسانی در میان‌رودان ثابت کرد که این تکه‌ی شیشه‌ای در اصل با سنخی از اشیای شیشه‌ای پیوند دارد که اصلاً در کارگاه‌های شیشه‌گری شاهنشاهی ساسانی طی سده‌های ۵ تا ۷ میلادی تولید می‌شدند. این نخستین گواه علمی است که ثابت می‌کند آن تکه‌ی شیشه‌ای از آن سوی دریاها پس از پیمودن هزاران کیلومتر به خاک ژاپن وارد شد و سپس طی مراسمی آیینی در جزیره‌ی اُکینوشیما به‌عنوان پیشکش اهدا گشت. وانگهی، این موضوع مجال می‌دهد تا نگاهی تندگذر به جزئیات ویژه‌ی مربوط به مراسم ایزدی که در جزیره‌ی اُکینوشیما در کهن‌روزگاران جریان داشت بیافکنیم.

کلیدواژه: شیشه‌های باستانی، ژاپن باستان، جزیره‌ی اُکینوشیما، شیشه‌های ساسانی، تحلیل طیف‌سنجی فلورسانس پرتو ایکس

-

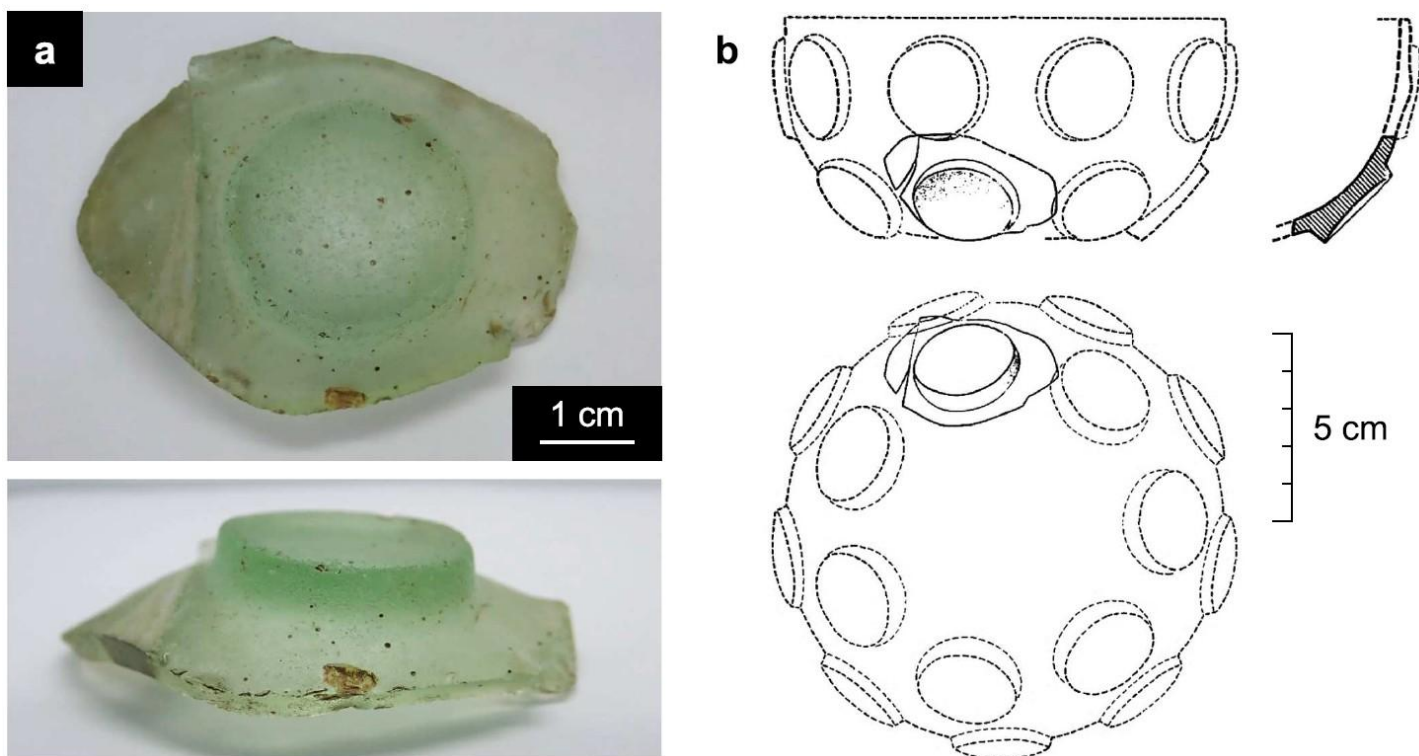
جزیره‌ی کیوشو در جنوب غرب مجمع‌الجزایر ژاپن دیرزمانی دروازه‌ی دادوستد فرهنگی با چین، شبه‌جزیره‌ی کره، و جنوب آسیا بوده است. جزیره‌ی تک‌افتاده‌ی اُکینوشیما، واقع در میان جزیره‌ی کیوشو و شبه‌جزیره‌ی کره، دیرزمانی دلبستگی و نیایش جمعیت محلی در ناحیه‌ی موناکاتای شمال کیوشو را جذب خود کرده بود، جمعیتی که مهارت‌های پیشرفته‌ای در دریانوردی داشتند. باور بر این است که آیین‌هایی کلان‌مقیاس طی سده‌های ۴ تا ۹ میلادی در این جزیره برگزار می‌شدند و ضمن اجرای آن‌ها مقادیر بسیاری از پیشکش‌ها و نذورات ارزشمند طی نیایش برای سفرهای دریایی امن و بی‌خطر اهدا می‌شدند، دورانی که طی آن در شرق آسیا دادوستدهای برون‌مرزی بارها و بارها رخ دادند. آیین‌ها در این جزیره ابتدا بر فراز صخره‌های بزرگ اجرا می‌شدند، سپس در سایه‌سار این صخره‌ها، و سرانجام در بخش‌ها باز و تخت جزیره: در این فرایند بود که باور به ایزدبانوان سه‌گانه‌ی موناکاتا^۲ تدریجاً شکل گرفت. تقریباً ۸۰۰۰۰ هدیه یا پیشکش نذری، از جمله اشیای ارزشمندی از بیرون ژاپن، روی هم‌رفته به‌منزله‌ی گنجینه‌های ملی ژاپن نامگذاری شده‌اند [...] از ۲۳ سایت آیینی در این جزیره، در ۱۰ سایت شمار قابل توجهی از هدایای شیشه‌ای به دست آمد که در مجموع بیش از ۴۰۰۰۰ قطعه‌ی شیشه‌ای را شامل می‌شود. نمونه‌ی معرف این خرده‌شیشه‌ها، تکه‌هایی بازمانده از ظرف یا کاسه‌ای شیشه‌ای است که تزیینات برجسته‌کاری شاخصی دارد (تصویر ۱. الف.) و از سایت آیینی شماره‌ی ۸ کاوش شده است که در کنار صخره یا تخته‌سنگی بزرگ قرار دارد: سایر پیشکش‌های شیشه‌ای مهرها یا

^۱ این مقاله محصول یک پژوهش دسته‌جمعی و بینارشته‌ای است که جای آن در مقالات دانشگاهی باستان‌شناسی در ایران کمابیش خالی است؛ دانش‌پژوهان نگارنده‌ی این مقاله به ترتیب از این رشته‌ها و دانشکده‌ها می‌آیند: «بخش علوم مادی و مهندسی دانشکده‌ی مهندسی دانشگاه توکیو دِنکی، دپارتمان شیمی کاربردی دانشگاه علوم توکیو، باستان‌خانه‌ی شرقی اکایاما، دانشکده‌ی علوم انسانی و علوم اجتماعی دانشگاه سوکوبا، موناکاتا تایشا». همچون دو نوشته‌ی پیشین، آنچه در اینجا ترجمه شده نیز تنها بخشی کوتاه از کل مقاله است؛ پس دیگر بار خواننده‌ی جویا و پیگیر و دوستدار دانش می‌تواند برای مطالعه‌ی بیشتر به سراغ متن اصلی برود. نشانی منبع ما همچون دو پاره‌ی پیش در انتهای نوشته آمده است. - م. ف.

^۲ Munakata

دانه‌های تسبیح یا منجوق‌هایی با ویژگی‌های سنخ‌شناختی ضعیف به شمار می‌روند. این خرده‌شیشه دربردارنده‌ی دو قطعه است که طی نخستین فصل کاوش سایت‌های آیینی جزیره در دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی از زیر خاک سربرآورد. کاوش‌گران اشاره کرده‌اند که این تکه‌ی شیشه‌ای بخشی از یک ظرف شیشه‌ای است که دو ردیف افقی پیوسته با پرمادگی‌های استوانه‌ای دارد و قطر لبه‌اش تقریباً ۱۲ سانتی‌متر است (تصویر ۱. ب.).

تصویر ۱. الف و ب: عکس خرده‌شیشه (الف) و تصویر بازسازی شده از آن تکه‌ی شیشه‌ای (ب) که از سایت آیینی شماره‌ی ۸ در جزیره‌ی آکینوشیما طی کاوش به دست آمد. بازسازی تصویر از گزارش کاوش انجمن احیای زیارتگاه باستانی موناکاتا (۱۹۵۸) گرفته شده است.



شکل کشیده یا دراز برخی از حباب‌ها در شیشه نشانگر این است که این ظرف با استفاده از تکنیک دمیدن آزاد^۱ ساخته و پرداخته شده است. به نظر می‌رسد آیین‌هایی که در سایت شماره‌ی ۸ اجرا می‌شدند در سایه‌ی صخره به اجرا درمی‌آمدند؛ قدمت یا دیرینگی این سبک آیینی در بازه‌ی اواخر سده‌ی پنجم تا سده‌ی هفتم میلادی تخمین زده می‌شود. از آنجایی که هیچ گونه شواهدی از تولید شیشه در داخل ژاپن تا پیش از اواخر سده‌ی هفتم میلادی به دست نیامده و کشف نشده است (بر اساس پژوهش موسسه‌ی پژوهشی ملی نارا برای دارایی‌های فرهنگی، ۱۹۹۲؛ کوئه‌زوکا، ۲۰۰۹)، پس باور داریم که همه‌ی محصولات شیشه‌ای کشف‌شده در کاوش‌های ژاپن که قدمت‌شان به پیش از سده‌ی هفتم میلادی می‌رسد جملگی از بیرون ژاپن به خاک ژاپن وارد شدند. بیش از ۱۰۰۰۰۰ قطعه یا تکه از مُهره‌های شیشه‌ای طی هزاره‌ها از دوره‌ی میانی یایویی^۲ تا پایان دوره‌ی کوفان^۳ (سده‌ی سوم پیش از میلاد تا سده‌ی هفتم میلادی) به خاک ژاپن وارد شده‌اند. با این حال تنها شمار اندکی از ظرف‌های شیشه‌ای وارداتی به ژاپن باستان تا به امروز باقی مانده‌اند (تانی‌ایچی، ۲۰۱۰). از اینرو، تکه‌شیشه‌ی آکی‌شیما به‌عنوان شاهد مستقیم در این پژوهش مورد تأکید قرار گرفته تا پیوند مادی میان ژاپن و آسیای قاره‌ای در روزگاران باستان

^۱ free-blowing technique

^۲ mid-Yayoi period

^۳ Kofun period

را نشان دهیم. هدف این پروژه تهیه‌ی نخستین شواهد علمی برای تشخیص این مسئله است که در کجا و در چه زمانی این تکه‌شیشه ساخته شده است. شین جی فوکای^۱، مورخ هنری اهل ژاپن، نمونه‌هایی چشمگیر از ظرف‌های شیشه‌ای روزگاران باستان با تزیینات برجسته‌کاری‌شده‌ی مشابه تکه‌شیشه‌ی اکینوشیما فراهم آورده که به گفته‌ی کارشناسان از گورهای غارت‌شده‌ی شمال ایران به دست آمده‌اند (تصویر ۲)، و پیشنهاد او این است که این تکه‌شیشه‌ی اکینوشیما نیز از جمله اقالام شیشه‌ای ساخته‌شده در کارگاه‌های شیشه‌گری قلمروی شاهنشاهی ساسانی (۲۲۴-۶۵۱ میلادی) است، که به «شیشه‌ی ساسانی»^۲ معروف‌اند (فوکای، ۱۹۶۳). تصویر ۲: دو عکس از ظروف شیشه‌ای ساسانی با تزیین برجسته‌کاری و برش‌کاری مشابه تکه‌شیشه‌ی اکینوشیما: ظرف کروی (الف) و ظرف زورقی (ب) هر دو محفوظ در مجموعه‌ی موزه باستان‌خانه‌ی شرقی اُکایاما^۳.



^۱ Shinji Fukai

^۲ Sasanian glass

^۳ Okayama Orient Museum collection

شاهنشاهی ساسانی واپسین دودمان شاهنشاهی ایرانی در روزگاران پیشاسلامی بود، که از فارس در جنوب غرب ایران سربرآورد و قلمرو آن تا کرانه‌های ساحل شام در غرب، تا رود ایندوس در شرق، تا کوهساران قفقاز در شمال، و تا سواحل شمالی شبه‌جزیره‌ی عرب در جنوب گسترده بود. ساسانیان جانشین شاهنشاهی اشکانی (۲۴۷ پیش از میلاد - ۲۲۴ میلادی) شدند و دیگر بار ایرانیان را به بزرگترین قدرت دوران متاخر باستان تبدیل کردند، آن هم در کنار همسایه و رقیب‌شان، امپراتوری رومی-بیزانسی، که بر اروپا و مدیترانه چیره بود. در پهنه‌ی گسترده‌ی شاهنشاهی ساسانی، ظروف شیشه‌ای در دو ناحیه بیشتر از سایر نواحی پیدا شده‌اند: میان‌رودان و شمال ایران. گرچه نخستین گزارش باستان‌شناختی درباره‌ی شیشه‌های ساسانی با تزئین برجسته‌کاری یا تراش داده‌شده به منطقه‌ی کیش مربوط می‌شود، که سایتی شهری است واقع در ۶۰ کیلومتری جنوب پایتخت ساسانیان، تیسفون در میان‌رودان (لنگدن و هاردن، ۱۹۳۴)، لیک هنر شیشه‌گری ساسانی بیش از همه با اشیایی که از گورهای شمال ایران (خاصه استان گیلان) غارت شدند، از اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی مورد توجه قرار گرفت (فُن سلدن، ۱۹۶۳؛ فوکای، ۱۹۷۸؛ شی کاکو، ۲۰۱۰؛ سیمپسن، ۲۰۱۴؛ سیمپسن، ۲۰۱۵). [...] شواهدی از تولید گسترده‌ی شیشه در میان‌رودان طی دوره‌ی ساسانی وجود دارد و به پیروی از استدلال فوکای این عقده پذیرفته شده است که تکه‌شیشه‌ی اکینوشیما از سنخ شیشه‌ی ساسانی است [...] همانطور که در بسیاری از پژوهش‌های علمی پیشین ثابت شده، ترکیب شیمیایی ساخته‌های شیشه‌ای تاریخی نقش مهمی در بحث از خاستگاه و منشأ آنها (دیرینگی و محل تولیدشان) دارند [...] برای تحلیل ترکیب شیمیایی شیشه‌ی اکینوشیما به شیوه‌ای غیرتخریب‌گر، ما از تحلیل طیف‌سنجی فلورسانس پرتو ایکس (XRF) بهره بردیم و از طیف‌سنجی سیار با قابلیت اجرایی بالا استفاده کردیم که آن‌را توسعه داده‌ایم. یکی از ویژگی‌های طیف‌سنج توانایی تعیین میزان سدیم و منیزیم به شیوه‌ای غیرمخرب است. [...] تکه‌شیشه‌ی اکینوشیما اکنون در موزه یا دیرین‌کده‌ی موناتاکا تایاشا در استان فوکوآکای ژاپن نگهداری می‌شود و تحلیل ما نیز در انبار همین موزه دیرین‌کده انجام شد. این تکه‌ی شیشه‌ای، سبز کم‌رنگ شفاف است و ضخامتش به حدود ۳ میلی‌متر می‌رسد، و تزئینات تراش‌کاری و برجسته‌کاری با برآمدگی استوانه‌ای با تورفتگی و سطوح بالایی صیقل داده‌شده بر سویه‌ی بیرونی‌اش دارد. قطر برجسته‌کاری تقریباً به ۲.۸ سانتی‌متر و ارتفاعش به ۳-۵ میلی‌متر می‌رسد. [...]

قیاس مستقیم بین تکه‌شیشه‌ی اکینوشیما و شیشه‌ی ساسانی

آزمایش‌های ما شباهت‌های تکمیلی در ترکیب شیمیایی میان تکه‌شیشه‌ی اکینوشیما و شیشه‌ی ساسانی کاوش شده از میان‌رودان را تایید می‌کند. همانطور که برخی پژوهش‌های پیشگام نشان داده‌اند (بریل، ۱۹۹۹؛ بریل ۲۰۰۵؛ میرتی و دیگران، ۲۰۰۹) شیشه‌ی ساسانی نوعی از شیشه است که از خاکستر ناشی از سوزاندن گیاه تهیه می‌شد. از خلال مجموعه‌ای از پژوهش‌های شیمیایی بر شیشه‌های ساسانی یافته از شهر به‌اردشیر^۱ واقع در مرکز عراق امروزی که به هدایت میرتی و دیگران^۲ (۲۰۰۸؛ ۲۰۰۹) صورت گرفتند، جزئیات مربوط به ویژگی‌های ترکیب شیمیایی شیشه‌های ساسانی تولیدشده و به مصرف رسیده در میان‌رودان در نسبت با مواد خام سازنده‌شان به خوبی مشخص شد. به‌اردشیر شهری شاهانه بود که شاه ساسانی، اردشیر یکم (فرمان‌فرمایی از ۲۲۴ تا ۲۴۱ میلادی) در نزدیکی پایتخت ساسانیان، تیسفون، بنا کرد. [...]

این آزمایش و سنجش نخستین گواه علمی است که ثابت می‌کند تکه‌شیشه‌ی ارزشمند مورد بحث، که نیم قرن پیش در جزیره‌ی اکینوشیما از زیر خاک پیدا شده و حالا گنجینه‌ی ملی ژاپن محسوب می‌شود، در اصل در شاهنشاهی ساسانی به تولید رسیده و سپس با طی هزاران کیلومتر به شرق دور، به ژاپن روزگاران باستان فرستاده شده است. [...] بر پایه‌ی ترکیب شیمیایی، غیر از تکه‌شیشه‌ی اکینوشیما، باز هم شیشه‌های ساسانی را در میان ظروف شیشه‌ای وارداتی به ژاپن باستان می‌یابیم: برای نمونه، ظرفی شیشه‌ای که سطح رویه‌اش تراش‌کاری شده و طی کاوش از تومولوس شماره‌ی ۱۲۶ نیزآوا سنزوکا^۳ در نارا به دست آمده و قدمت‌ش به اواخر سده‌ی ۵ میلادی می‌رسد، و قطعه‌ای از یک ظرف شیشه‌ای تراش‌خورده که در زیارتگاه کامی‌گامو^۴ در کیوتو پیدا و

^۱ Veh Ardašīr

^۲ Mirti et al.

^۳ Niizawa Senzuka Tumulus No. 126

^۴ Kamigamo Shrine

جمع‌آوری شده است (آبه و دیگران، ۲۰۱۸). [...] در نتیجه، معلوم می‌شود که تکه شیشه‌ی مورد بحث سفری بیش از ۷۰۰۰ کیلومتری از غرب آسیا به ژاپن در شرق دور را پشت سر گذاشته است. شباهت‌های آشکار میان ویژگی‌های ترکیب شیمیایی تکه‌شیشه‌ی اकिनوشیما و شیشه‌های کاوش‌شده در شهر ساسانی به‌اردشیر در میان‌رودان ثابت می‌کنند که شیشه‌ی استفاده‌شده در این تکه‌شیشه ابتدا در یکی از کارگاه‌های شیشه‌گری شاهنشاهی ساسانی تولید شده [...] و تردیدی وجود ندارد که این تکه شیشه سفری دور و دراز از غرب به شرق را از راه خاکی از مسیری که به نام جاده‌ی ابریشم می‌شناسیم پیموده است تا به ژاپن وارد شده [...]

ترجمه‌ی بالا نسخه‌ی فشرده و کوتاه‌شده‌ی مقاله‌ی اصلی است؛ از خواننده پیگیر و علاقمند دعوت می‌شود برای مطالعه‌ی متن کامل مقاله و مشاهده‌ی جدول‌های گوناگون و نتایج پژوهش‌ها درباره‌ی آزمایش‌های طیف‌سنجی به منبع زیر بنگرد:

Source: Yoshinari Abe, Ryuji Shikaku, Madoka Murakushi, Makiko Fukushima, Izumi Nakai, 'Did ancient glassware travel the Silk Road? X-ray fluorescence analysis of a Sasanian glass vessel from Okinoshima Island, Japan', in *Journal of Archaeological Science: Reports* 40 (2021) 103195.

۴ | مدخل‌ها-عدسی‌ها: زمین‌تاریخ، قلمروزدایی، کوچندگی، فضای هموار

برای ما فلسفه یعنی زمین‌فلسفه، درست به همان شیوه که نزد فرنان برودل تاریخ یعنی زمین‌تاریخ. - دلوز و گتاری، فلسفه چیست؟ گاه از خلال فوران رویدادها تغییری رخ می‌دهد که ما را از گذشته جدا می‌کند و میدان امکان‌های اجتماعی، سیاسی و قانونی جدیدی به راه می‌اندازد. شورش ماه مه ۱۹۶۸ رویدادی از این دست بود، «شُدن که در تاریخ رخنه کرد» (دلوز ۱۹۹۵: ۱۵۳). نمونه‌های دیگر، شامل فروپاشی ناگهانی کمونیسم اروپای شرقی یا برچیده‌شدن نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی هستند. اینها نقاط عطفی در تاریخ‌اند که پس از آنها هیچ چیز همچون گذشته نماند. مسئله‌ی مهم این نیست که آیا این تحولات آهسته بودند یا ناگهانی؛ بل مسئله این است که آیا این تحولات به‌وسیله‌ی نیروی قلمروزدایی مطلق به راه افتادند یا نه. - پل پتن، در فرهنگ واژگان دلوز^۱

یادداشتِ پارسی‌گردان: چند کلیدواژه‌ای که در ادامه به‌عنوان «مدخل» خواهند آمد تنها نمونه‌هایی از جعبه‌ابزار نظری و اصطلاحات فنی و مفهوم‌های دلوز و گتاری هستند با شرح‌هایی موجز از دلوزی‌های معاصر، که به باور نگارنده امروزه می‌توانند در نگریستنِ بینارشته‌ای به بالقوگی‌ها، پهنای و ژرفای مقوله‌ی «زمین‌تاریخ» رهگشا و کارآمد باشند، و جوهی دیگر و نیاندیشیده یا برداشت‌هایی نو از برخی مقولات و مفروضات و موضوعاتِ تاکنون صرفاً محصور در گفتارمندیِ یک رشته‌ی مفروض علوم انسانی را آشکار کنند. از این‌رو این پاره‌ی پیوست‌شده به سه متن پیش در واقع ورای این سه متن کوتاه‌شده و گردانشده می‌تواند در بازخوانی یا بازاندیشی دیگر گردانش‌های بخشِ «زمین‌تاریخ» «فلدرا» نیز سودمند باشند، ویژه آن افق یا دورنمایی که این پیوستار را ساخته، و نیز از قسمی از آبخور نظری برخی گردانندگان این صفحه و طرز پیوستن‌شان به این پهنه خبر دهند. امید من این است که دانشوران دانشگاهی رشته‌هایی چون «تاریخ» یا «فرهنگ و زبان‌های باستانی» و دیگرها با اختیارکردنِ یک حرکت قلمروزدایانه‌ی بینارشته‌ای عملاً بیگانه از سنت فلسفی درونماندگاری اسپینوزایی نمانند و رد و نشان‌های معاصر آن را برای بازاندیشی به داشته‌های زمین‌تاریخی این گوشه‌ی جهان بیشتر دریابند؛ متقابلاً این کوشش کوچک دعوتی است از دوستان اهل استتیک، فلسفه مدرن و نظریه‌ی انتقادی برای تاکردن اندیشه به درون یک صفحه یا فلات دیگر، و درهم‌تراوایی با پهنه‌های نشانه‌ای نو و لمس کردن ماده‌خام‌های تاکنون ناشناس و یافتن امر غریبه یا غریبگی درست در دل آشنانترین یا بومی‌ترین رگه‌ها. برای نمونه، توجه به مفهوم قلمروزدایی نزد دلوز و گتاری می‌تواند به ما کمک کند بهتر درک کنیم که انسان سغدی تبار سده‌ی هفتم-هشتم میلادی که در قامت بازرگان سر از چین یا در قامت یک رقصنده یا آموزگار یا بازیگر یک دسته‌ی نمایشی دوره‌گرد سر از ژاپن درمی‌آورد چگونه به اندرکنش یا درهم‌تراوایی زمین‌فرهنگی با زمین نو دست می‌یازد، چگونه می‌توان بومی شدن این غریبه، یا شیوه‌ی پیوند خاصش با محیط دیگر را درک کرد، و اساساً چه بر سر خود وی، و داشته‌ها یا ویژگی‌های زمین‌فرهنگی‌اش می‌آید و تفاوت‌گذاری‌هایش کجایند و چگونه؟ و وقتی بدنِ سغدی پایگاهی در قلمروی دوردست می‌سازد و بدنِ چینی می‌آمیزد و سپس قسمی از بیکره‌ی جمعیتی‌اش دیگر بار به سغد و سپس به کرانه‌های کاسپی یا به دیگر نواحی فلات ایران رهسپار می‌شوند آنگاه این زنبور عسل چگونه گرده‌افشانی فرهنگی می‌کند، خروجی یا پیامد آن درهم‌تراوایی‌ها و تاثیرهای کردارشناختی سغدی مسافر در مقام میانجی و لولا چیستند؟ وقتی به خط قلمروزدایی مانوی نگاه کنیم فرایندی قلمروزدایانه را شاهدیم که از جنوب غرب ایران شهر ساسانی به شرق دور و از سوی تا مصر و حتا دل اروپا (کاتارها) نشست می‌کند؛ این خط قلمروزدایی مرزها، ساختارها، حدود معرفتی، و وجوه تثبیت‌شده‌ی فرهنگی و اجتماعی را متاثر، آلوده، دستکاری، و حتا ذوب می‌کند یا درهم می‌ریزد و تدریجاً امکان‌های جدیدی برای جریان زندگی قالب‌بندی زیست جهان، خود و جامعه ارائه می‌دهد و نیروهای خلاق را از نو در مسیرهایی تا آن زمان ناموجود در هر یک از قلمروهای شرق دور یا غرب دور ساماندهی می‌کند؛ همین مسئله را در مورد حرکت رو به غرب مهرپرستی، خاصه با نظر به فیگور شگفت‌انگیز مهرداد اوپاتور (مهرداد ششم اشکانی) در نظر بگیرد؛ چنین جریان‌های میل‌باور، چنین توان‌ها، چنین بازارزش‌گذاری‌های سیاره‌ای یا چنین نیروگذاری‌های سدشکنانه‌ای را چگونه باید فهمید؟ وقتی به طومارهای سغدی در ترفان

^۱ The Deleuze Dictionary (Revised Edition), Edited by Adrian Parr, Edinburgh University Press, 2010.

می‌نگریم می‌توانیم موقعیت غریبه‌ی سغدی در محیط نوی شرق دور را چونان فرگشت آن ماهی رسیده به خشکی در نظر آوریم که آب را حالا در محیط پیرامونش ندارد بل به‌نحو تکاملی یا فرگشت‌مبنا، عملاً دست یا پایچه درآورده و آب را درونی کرده است. به این قرار، توجه به رمزگشایی بازنمودهای جان‌به‌دربرده از دل ویرانی‌ها برای درک این تکوین زمین‌فرهنگی می‌تواند بسیار روشنگر باشند، برای نمونه در یک شی یا اثر تاریخی، چون نقوش تکه‌ای پارچه مکشوفه در دل عراق امروزی، یا طرز ترسیم یا تندیس‌سازی از تن در حالتی از رقص ویژه‌ی یک رقصه در سنگ‌نگاره یا تندیس در هند، یا مضمون یک طومار مانوی ترفانی، یا نگاره‌ی پارسی منقوش بر قلمدانی یافته‌شده در قلب چین امروزی؛ بار دیگر - نظر به ایده‌ی درخشان پیر کلسفسکی - می‌توان پرسید این وانموده‌ها از چه فانتاسمی^۱ - در نسبت با کدام زمین یا چگونه زمینی - خبر می‌دهند، در چگونه محیطی^۲ شکل گرفته‌اند، بردارهای نیرو یا مولفه‌های میل-باور و سنخ‌شناسی ارزش در مناسک و آیین‌ها و نگرش مردمان آن پهنه برخورد از چه کثرت‌ها و تفاوت‌گذاری‌ها و همزیستی‌هایی هستند و در برهم‌کنش‌های‌شان در طی تاریخ چگونه بوده و چه شده‌اند، یا نسبت بومی / غریب یا میزبان / مهمان در آن پهنه‌ها و محیط‌ها تاریخاً چگونه عمل می‌کرده است؟ چگونه وانموده را به شدت آغازین ترجمه کنیم؟ چگونه تکه‌ای سفالینه‌ی ترک‌خورده یا منسوج پاره، خرده‌شیشه‌ی ساسانی یا طوماری مخدوش، سکه‌ای لب‌پُر شده یا کتیبه‌ای رو به نابودی از شدت‌ها و حسانت‌های ناشناخته، از قلمروزدایی‌ها و از فانتاسم‌های گنگ خبر می‌دهند و چگونه قابل رمزگشایی زمین‌اقتصادی و زمین‌فرهنگی و زمین‌تاریخی هستند؟ آیا نمایش سیاهه‌ی ماسک‌ها / صورتک‌ها (یا به‌قول بیضایی رُخ‌پوش‌ها) در نمایش گیگاگوی ژاپنی که در سده‌ی ۷-۸ میلادی از نواحی شرقی ایران‌شهر از راه جاده ابریشم وارد ژاپن شد و در آن دست‌کم دو یا سه رُخ‌پوش نام‌هایی ایرانی دارند، از سنخی درهم‌تراوایی کوچنده و یکجانشین خبر نمی‌دهد، آنجاکه خارج جزیره‌هایی که جداجدا لیک باهمدیگر ژاپن را می‌سازند نوعی داخل را شکل می‌دهد یا به نوعی بردار سُغدی‌شدن یا ایرانی‌شدن راه می‌برد؟ و اگر این اتصال ماشینی با یک مولفه‌ی کوچ‌گر و تولید شکلی هنری، یا یک ماشین انتزاعی خود شاخصی از سُدن ایرانی باشد پس آیا بسیاری از ما بیشتر مریخی یا بیگانه با تکنیکی‌های زمین‌تاریخی ایران نیستیم، هراسان از حتا کندوکاو در حرکات قلمروزدایی مطلق، هراسان از چینه‌کاو و آواربرداری زمین‌فرهنگی و لمس ماده‌خام‌های ناشناس؟ همانطور یوجین هالند توضیح داده «مفهوم کوچنده‌گرایی یا کوچندگی نزد دلو و گتاری بیش از آنکه به مردمان ایلیاتی دوره‌گرد و بی‌جاومکان اشاره داشته باشد به دسته‌هایی ارجاع می‌یابد که سازماندهی‌شان دورنمادگار مناسباتی است که اینان را می‌سازد» (فرهنگ واژگان دلو، پار: ۲۰۱۰، ۱۸۸) این تعریف (در هر دو حالت بیشتر و کمتر) درخور موقعیت کوچندگان استپ‌ها خاصه سکایی‌ها، و سپس تر آلان‌ها و همچنین سُغدی‌های آسیای میانه است که هر کدام در قلمرو و زمانه‌ی خود، و هر یک به شیوه‌ی خود با وجود قسمی پیوندهای زبانی، فرهنگی و آیینی با شاهنشاهی فلات مرکزی، اما همواره نوعی خودآیینی حتا نسبی، مناسبات و سازماندهی‌های خودویژه، و نوعی بیرونیت نسبت به شاهنشاهی‌های هخامنشی یا اشکانی یا ساسانی، نیز نسبت به یونانیان و رومیان و امپراتوری بیزانسی داشته‌اند؛ از سویی سازماندهی خودجوش و درون‌زای این دسته‌های کوچ‌رو و تیره‌های سرکش منحصر و محصور به فرمان صادره از رأس شاهنشاهی یکجانشین نبود، لیک از دیگر سو هم‌پیوندی تباری و زبانی این کوچندگان با فلات مرکزی ایران عملن در کارزارهای بزرگی چون نبرد حران یک ترکیب مهارناپذیر و موثر از ماشین جنگ اشکانی را متبلور ساخت، با سبک تیراندازی پارتی-سکایی و دیگر تمهیداتی که پیش‌الگوی صورت‌بندی چریکی و تحرکات دسته‌ای [swarming] به شمار می‌روند. شرح تامسین لُرن بر دلو و گتاری یادآور مناسبات سکایی‌ها با همسایگان‌شان، نیز یادآور حرکت قلمروزدایی سکایی و سپس تر آلانی است؛ «بنا به دلو و گتاری، می‌توان امپراتوری روم را مثالِ قطعه‌وارگی صُلب خواند؛ لیک بربرهای مهاجری آمدند و مرزهای این امپراتوری را غارتگرانه درنوردیدند، گرچه اینان با ادغام خود در جوامع بومی، در قطعه‌وارگی ملایم^۳ [متعطف؛ پذیرنده]، خودشان باز قلمروگذاری شدند؛ و کوچندگان صحرا که از تمام اینگونه قلمروگذاری‌ها می‌گریزند و به هر جا که می‌روند بذر قلمروزدایی را می‌افشانند؛ یک خط پرواز (دلو و گتاری ۱۹۸۷: ۳-۲۲۲)». امیدوارم این چند برگ بتوانند میلی برای جستجوی بیشتر در مطالعات دلو و گتاری نزد پژوهندگان پهنه‌های گوناگون زمین‌تاریخ برانگیزند و سپس‌تر به خود آثار دلو و گتاری بنگرند، خاصه فصول «هموار و شیاردار» و «ماشین جنگ: رساله درباره‌ی کوچنده‌شناسی» از هزار فلات.

^۱ phantasm

^۲ milieu

۱- تاریخ/زمین تاریخ^۱ (آنچه در پی می‌آید پاره‌هایی است از نوشته‌ی جان پُرتوی، «زمین تاریخ و آبزیست‌سیاست»^۲)

به نظر می‌رسد که دلوژ و گتاری در هزار فلات جغرافیا را به تاریخ ترجیح می‌دهند. آیا آنها صراحتاً نمی‌گویند «کوچندگان نه تاریخ، که تنها جغرافیا دارند» (دلوژ و گتاری ۱۹۸۷: ۳۹۳)؟ جغرافیا نزد دلوژ و گتاری سه گونه‌ی موقعیتی یا سه دامنه دارد، که هر کدام با سه دامنه‌ی هستی‌شناختی نزد دلوژ و گتاری همخوانی دارند. (۱) جغرافیای بالفعل، تولید نقشه‌های (یا بهتر، «ردیابی‌ها»)ی فضای بسط‌یافته، که در بیشتر اوقات در خدمت دولت، و شیوه‌ی - بنا به سنت، مقدماتی - فضا‌مندی دولتی، یعنی فضای شیاردار^۳ قرار دارد (دلوژ و گتاری، ۱۹۸۷: ۱۲)؛ (۲) جغرافیای اشتدادی، یا همان «نقشه‌نگاری» که خطوط شدن^۴ را پی می‌گیرد، «طول جغرافیایی» و «عرض جغرافیایی» بدن‌ها (دلوژ و گتاری ۱۹۸۷: ۲۶۰-۲۶۱)؛ و (۳) جغرافیای مجازی، نقشه‌ی ماشین‌های انتزاعی رمزگذاری، فرارمگذاری، و رمزگشایی، چنانکه در آرایش‌های ماشینی ایلات و تیره‌ها، شاهنشاهی‌ها و امپراتوری‌ها، و ماشین‌های جنگ فعلیت می‌یابند (دلوژ و گتاری ۱۹۸۷: ۲۲۲). پیش از آنکه پیشتر رویم باید به یاد داشته باشیم که امروزه تولید فضاهای هموار^۵ به دست نیروهای مسلح و تکنولوژی‌های نظارتی دولت‌های معاصر و شرکت‌های شبه‌دولتی از یک‌سو، و تقاضای اوراق شناسایی و آدرس‌های ثابت و مشخص از طرف پناهجویان، مهاجران اقتصادی و دیگر اشخاص جاکن‌شده از دیگرسو، عملاً مانع از هرگونه امتیازدهی خامدلانه‌ی «پسامدرنیستی» به فضای هموار به‌منزله‌ی چیزی پیشرو و همواره سودمند می‌شود، و در عین حال جلوی این را می‌گیرد که فضای شیاردار را به‌منزله‌ی چیزی همیشه واپس‌گرا و سرکوبگر تصور کنیم. وانگهی، متن اصلی هزار فلات با این جمله به پایان می‌رسد که «هرگز باور نکنید که فضای هموار برای نجات ما کافی خواهد بود» (دلوژ و گتاری، ۱۹۸۷: ۵۰۰). پس برخلاف کوچندگان که جغرافیا دارند، تاریخ پیشگویی زمان‌نگارانه و خودتحقق‌بخش دولت‌هاست. تاریخ، توالی برساخته‌شده از رویدادهایی مهم است که ظاهراً جغرافیا، زمین و رژیم‌های پیشادلات‌گر و ضد‌دلات‌گر غیرتاریخی را می‌ژداید و از بین می‌برد: «شکست کوچندگان چنان کامل صورت گرفت که تاریخ همانا تاریخ چیرگی دولت‌هاست» (دلوژ و گتاری ۱۹۸۷: ۳۹۴). هرچقدر نگرش دلوژ و گتاری درباره‌ی تاریخ «رسمی» دشمنانه است، نگرش‌شان درباره‌ی جغرافیا اما همدلانه است. آن‌ها بدیهی می‌انگارند که تاریخ ساخته و پرداخته‌ی جوامع یکجانشین است برای توجیه اهمیت و مرکزیت‌شان. حتا در بهترین حالتش، «تمام آنچه تاریخ انجام می‌دهد ترجمه‌ی همزیستی شدن‌ها به یک توالی است» (دلوژ و گتاری ۱۹۸۷: ۴۳۰)؛ به عبارتی، تاریخ شرایطی برای ترجمه‌ی نمودارهای همزیست، برای فعلیت‌یابی کثرت‌های مجازی پی می‌ریزد. به این نحو، «وظیفه‌ی تاریخ‌نگار مشخص کردن «دوره‌ی» همزیستی یا هم‌زمانی این دو حرکت (قلمروزدایی و بازقلمروگذاری) است» (دلوژ و گتاری ۱۹۸۷: ۲۲۱).

همچون همیشه، در اینجا هم نزد دلوژ و گتاری، تقابل قانونی جغرافیا و تاریخ با پذیرش آمیختگی واقعی جغرافیا و تاریخ انطباق دارد. از این‌رو، دلوژ و گتاری در فلسفه چیست؟ در بخشی درباره‌ی زمین‌فلسفه، پیرو فرنان برودل به سراغ «زمین‌تاریخ» می‌روند: تاریخ ماده‌گرایانه‌ی حساس به زمین، یک جغرافیای تاریخی یا تاریخ جغرافیایی (دلوژ و گتاری ۱۹۹۴: ۹۵). با اندیشیدن به پیشوند «ژئو [زمین]» در زمین‌تاریخ، باید پیش از هر چیز دریابیم که «*terre* [زمین، سرزمین، خشکی، دارایی یا ناحیه‌ی محصور]» در هزار فلات معانی گوناگونی دارد که با هستی‌شناسی و سیاست در آنچه پیشتر «فیزیکی سیاسی» نامیده‌ام درهم‌تنیده‌اند (پروتوی، ۲۰۰۱). ... اصطلاح *terre* یا زمین/سرزمین دست کم چهار گونه‌ی موقعیتی یا معنایی دارد، سه گونه‌ی نخست آن معادل‌اند با واژه‌ی انگلیسی *earth* [به معنی زمین، بر، خاک]، و چهارمی معادل است با *land* [خشکی، بوم، دیار، سرزمین]. «زمین [*earth*]

^۱ geohistory

^۲ John Protevi, 'Geohistory and Hydro-Bio-Politics', in *Deleuze and History*, Edited by Jeffrey A. Bell and Claire Colebrook, Edinburgh University Press, 2009, 92-103.

^۳ striated space

^۴ becoming

^۵ smooth spaces

در هزار فلات، (الف) معادلی است برای بدن بی اندام^۱، پهنه‌ی مجازی انسجام که چینه‌ها بر آن قرار می‌گیرند» (دلوز و گتاری، ۱۹۸۷: ۴۰)؛ و (ب) بخشی از نظام زمین-قلمرو [terre-territoire] در رماتیسیم است، نقطه‌ی جمع‌شدن است، خارج همه‌ی قلمروها، نقطه‌ی جمع‌شدن «نیروهای زمین» برای آرایش‌های قلمرومند اشتدادی (دلوز و گتاری، ۱۹۸۷: ۳۳۸-۳۳۹)؛ و (پ) معادل است با «زمین نو»، همبسته‌ی قلمروزدایی مطلق^۲، که از «نیروهای کیهانی» یا بالقوگی‌های جدید برای آفرینش بهره می‌برد (دلوز و گتاری ۱۹۸۷: ۴۲۳؛ ۵۰۹-۵۱۰). «زمین یا بوم [land]»، اما برعکس، آن زمینی [terre] است که به وسیله‌ی فرارمگذاری^۳ قلمروهایی بر ساخته می‌شود که تحت استیلای رژیم دلالت‌ساز و دمودستگاه دولتی قرار دارند (دلوز و گتاری ۱۹۸۷: ۴۴۰-۴۴۱). در جستجوی نمونه‌هایی از علاقه‌ی دلوز و گتاری به زمین‌تاریخ به‌منزله‌ی درهم‌تیدگی هستی‌شناسی و سیاست، نوشته‌ی دوران جنگ سرد کارل ویتفولگ با عنوان استبداد شرقی (۱۹۵۷) را در میان ارجاع‌های جالب‌تر هزار فلات می‌یابیم. نزد ویتفولگ شکل خاصی از سازماندهی اجتماعی، یعنی «استبداد شرقی» در شدیدترین شکل‌اش چنین ویژگی‌های سرشت‌نمایی دارد: دولت به‌منزله‌ی بزرگترین زمین‌دار، سازماندهی دیوان‌سالارانه‌ی زمین‌داران، وجود سرمایه‌سالاری و طبقه‌ی ثروتمندان، و شکلی ضعیف از «مالکیت خصوصی» که به «اقتدار تام‌وتامی» مجال می‌دهد که در دولت ریشه دارد. و این «استبداد شرقی» از تاسیس دولت و کنترل پروژه‌های بزرگ آبیاری پدید می‌آید. دلوز و گتاری در دو اثرشان، ادیپ‌ستیز و هزار فلات چند بار ضمن اشاره به ویتفولگ، دولت را دستگاه تسخیر در نظر می‌گیرند. نمی‌توان نظرها را ویتفولگ را بدون اما و اگر پذیریم، زیرا حتا سرسری‌ترین شیوکاروی نشان می‌دهد که نیروگذاری لیبیدویی ویتفولگ ضدکمونیستی بود؛ او تمرکز زمین‌تاریخی‌اش را آن زمانی به جا گذاشت که سعی داشت نشان دهد تمامیت‌خواهی استالینیستی را می‌توان تا تأثیرهای فرهنگی ردیابی کرد خاصه از راه نوعی تماس تصریح‌نشده‌ی آن تمامیت‌خواهی با استبداد شرقی. گرچه خود ویتفولگ قربانی نازیسم شد، و پیش از آن‌که در اثر مذاکرات پرتش و تماس‌های خانوادگی از حبس به درآید، ۹ ماه را طی سال ۱۹۳۳ در اردوگاه‌های کار اجباری گذراند (اولمن ۱۹۷۸: ۱۶۲-۹)، لیک او هرگز مسئله‌ی «اقتدار تام‌وتام» رژیم نازی را پیگیری نکرد (که بی‌گمان هیچ ربطی به مسئله‌ی آبیاری نداشت)، و البته مسئله‌ی قدرت و چینه‌بندی در آثار آبی غرب آمریکا را نیز موضوع پژوهش قرار نداد [...] با این حال ویتفولگ جنبه‌ی مهمی از زمین‌تاریخ را یادآور شد: مدیریت آب به آن چیزی راه می‌برد که می‌توان آب‌زیست‌سیاست [زیست‌سیاست مبتنی بر آب]^۴ نامید. [...] جزئیات بیشتری درباره‌ی زیست-آب به ما کمک خواهد کرد تا شیوه‌ای را درک کنیم که در آن، توجه به آب می‌تواند به فهم ما از پرداختن دلوزگتاری به زمین‌تاریخ پرتو بیافکند. دلوز و گتاری در هزار فلات چنین مثالی از خط پرواز^۵ ارائه می‌دهند: «وقتی دریاها خشک می‌شوند، ماهی بدوی محیط مربوط به خود را ترک کرد تا خشکی را کشف کند... اینک ماهی تنها در درونش آب را حمل می‌کند، آن هم در غشاهای آمیوتیکی که از جنین محافظت می‌کنند» (دلوز و گتاری ۱۹۸۷: ۵۵). این نمونه‌ای از این اصل است که «ارگانیسمی که در نسبت با بیرون قلمروزدوده شده باشد ضرورتاً بر محیط‌های درونی‌اش بازقلمروگذاری می‌کند» (دلوز و گتاری ۱۹۸۷: ۵۴). این رشد همانا زندگی غیر-ارگانیسم است: ماهی به جای ماندن در شیوه‌ی قلمرومندش، به جای چسبیدن به عادت‌هایش که با محیط‌هایی مرتبطند که او با آن‌ها برهم‌کنش دارد، با تا کردن آب در درون خودش به عادت‌های جدیدی شکل می‌دهد و همراه با شکل‌گیری آن عادت‌ها به یک محیط درونی جدید نیز شکل می‌دهد. دیگر بار، باید تاکید کرد که زندگی غیرارگانیسم همیشه همان زندگی زیست‌شناختی نیست. زندگی غیرارگانیسم می‌تواند تغییر الگوهای زیستی باشد: با استفاده از اصطلاحات کتاب تفاوت و تکرار، زندگی ارگانیسم در تکرار «عریان و ساده» قفل می‌شود، در حالی که زندگی غیرارگانیسم یعنی تفاوت‌گذاری یا ایجاد تفاوت. لیک بی‌گمان، اگر به هزار فلات بازگردیم و یکی از قضیه‌های قلمروزدایی را بی‌بگیریم، آنگاه همواره روی قلمروزدوده‌ترین عامل است که بازقلمروگذاری رخ می‌دهد، حتا وقتی در مورد قلمروزدایی مطلق کوجنده‌گرایانه‌ای (دلوزگتاری ۱۹۸۷: ۳۸۴) که در آن بازقلمروگذاری روی خود قلمروزدایی واقع می‌شود (دلوزگتاری ۱۹۸۷: ۳۸۱). [...]»

^۱ Body without Organs; BWO

^۲ absolute deterritorialization

^۳ overcoding

^۴ hydro-bio-politics

^۵ line of flight

۱-۲ قلمروزدایی/بازقلمروگذاری^۱ (آنچه در پی می‌آید پاره‌هایی است از نوشته‌ی آدرین پار، در فرهنگ واژگان دلوژ، ویرایش آدرین پار، ۲۰۱۰)

دلوژ و گتاری به چند شیوه فرایند قلمروزدایی را توصیف می‌کنند. آنها در ادیپ‌ستیز، از فرایند قلمروزدایی به‌منزله‌ی «خنثاسازی [خنثاسازی بازقلمروگذاری]» سخن می‌گویند (دلوژگتاری ۱۹۸۳: ۳۲۲). در هزار فلات، قلمروزدایی لبه‌ی بُرنده‌ی یک آرایش یا یک سرهم‌بندی را می‌سازد (دلوژگتاری ۱۹۸۷: ۸۸). در کتاب‌شان درباره‌ی فرانتس کافکای داستان‌نویس، آنها قلمروزدایی ادبی از نوع کافکایی را توصیف می‌کنند که محتوا را دستخوش دگرگونی می‌کند، و گزاره‌ها و بیان‌هایی را اعمال کند که «جداکننده یا گسلنده» هستند (دلوژگتاری ۱۹۸۶: ۸۶). دلوژ و گتاری در واپسین همکاری‌شان در کتاب فلسفه چیست؟ فرض می‌گیرند که قلمروزدایی می‌تواند فیزیکی، روانی یا معنوی باشد (دلوژگتاری ۱۹۹۴: ۶۸). با فرض این طیف وسیع از توصیف‌ها دو پرسش سربرمی‌آورند. نخست، فرایند قلمروزدایی چگونه کار می‌کند؟ دو دیگر آن‌که، قلمروزدایی چگونه به بازقلمروگذاری پیوند می‌یابد؟ شاید در بهترین حالت بتوان قلمروزدایی را به‌عنوان «حرکتی تغییرساز یا تحول‌آفرین» درک کرد. تا جایی که قلمروزدایی به‌منزله‌ی یک خط پرواز عمل می‌کند، حاکی از بالقوگی آفرینشگر یک آرایش است. پس قلمروزدایی یعنی رهاسازی مناسبات تثبیت‌شده‌ای که بدن را دربرمی‌گیرند و در عین حال قراردادن بدن در معرض ساماندهی‌های جدید. مهم است به یاد داشته باشیم که دلوژ و گتاری به چیرگی چارچوبِ دوگانه‌انگاری می‌پردازند که شالوده‌ی فلسفه‌ی غرب را ساخته است (هستی/ناهمستی، اصل/کپی، و دیگرها). از این نظر، رابطه‌ی قلمروزدایی با بازقلمروگذاری را نباید به‌نحوی منفی یا سلبی استنباط کنیم؛ قلمروزدایی قطب متضاد بازقلمروگذاری یا قلمروگذاری (وقتی یک قلمرو تأسیس می‌شود) نیست. در واقع، چنانکه دلوژ و گتاری از این مفهوم استفاده می‌کنند و به کارش می‌گیرند، قلمروزدایی به‌عنوان بردارِ دگرگون‌کننده‌ی قلمرو درون‌زادِ قلمرو است؛ از این‌رو، قلمروزدایی با خود امکانِ تغییری پیوند دارد که درونماندگار یک قلمروی مفروض است.

به‌لحاظ کیفی، دو حرکت قلمروزدایی متفاوت وجود دارند: قلمروزدایی مطلق و قلمروزدایی نسبی. فلسفه نمونه‌ای از قلمروزدایی مطلق است و سرمایه نمونه‌ای از قلمروزدایی نسبی. قلمروزدایی مطلق یکجور شیوه‌ی حرکت است و به‌خودی‌خود ربطی به اینکه حرکات قلمروزدایی چقدر تند یا کند هستند ندارد؛ چنین حرکتهایی درونماندگار، متفاوت‌شده و از حیث هستی‌شناختی مقدم بر حرکات قلمروزدایی نسبی هستند. قلمروزدایی نسبی به سوی تثبیت حرکت می‌کنند و به عنوان یک حرکت بالفعل نه بر پهنه‌ای مولکولی بل بر پهنه‌ای مولی رخ می‌دهند. کوتاه اینکه، حرکات قلمروزدایی مطلق حرکاتی مجازی‌اند، و به سوی حرکات قلمروزدایی نسبی پیش می‌روند که بالفعل‌اند.

دلوژ و گتاری در چند بستر نظری متفاوت از مفهوم قلمروزدایی استفاده می‌کنند. این بسترها عبارتند از: هنر، موسیقی، ادبیات، فلسفه و سیاست. برای مثال، در هنرهای بصری غربی، چهره‌ها و منظره‌ها قلمروزدوده‌اند. در همین حال، در فلسفه، اندیشه به وسیله‌ی هرآنچه بیرونِ اندیشه است قلمروزدوده شده است. از این حیث، قلمروزدایی نه پرسش بل مسئله یا مشکلی است که هرآنچه تشخیص‌ناپذیر یا ندانستی باشد را مطرح می‌کند. دلوژ و گتاری پیشنهاد می‌دهند که آنچه در موسیقی قلمروزدوده می‌شود صداهای انسانی و ترجیع‌بندها (ریتورنل‌لوا) هستند. یک مثال خوب در اینجا آهنگساز البویه مسیان است که از حدود ۱۹۵۵ به بعد از صدای پرندگان در آهنگسازی‌اش بهره برد. در این آثار او به تقلید از آواهای مرغان نپرداخت؛ بل در عوض او آوای مرغان را به نسبت با پیانو وارد کرد، آن هم به شیوه‌ای که هم قلمروی ساز موسیقایی (پیانو) و هم آوای پرند دگرگون شوند. در اینجا، آهنگ، طنین و ریتم ویژه‌ی آوای پرندگان به‌طور بنیادی آن لحظه‌ای را دگرگون کردند که این عناصر با سامان موسیقایی پیوند یافتند. به همین نحو، سبک تصنیف موسیقی مسیان نیز با ورود به رابطه با آوای پرند دگرگون شد، چنان که به موجب آن دگرگونی حالا دیگر تصانیف مسیان را تنها می‌توان برحسب پرندشدن توصیف کرد. با این حال وقتی پرند آوازش را می‌خواند آیا صرفاً قلمرومند می‌شود؟ در اینجا به شیوه‌ای توجه کنیم که بدان وسیله مولفه‌ی تکرارشونده یا ترجیع‌بندِ آواز پرند خود یک نشانه‌ی قلمرومند است. دلوژ و گتاری از فهمه‌ی زیست‌شناختی «قلمرومندی» بهره می‌برند که در مطالعات پرند‌شناختی طی اوایل تا اواسط سده‌ی بیستم صورت گرفته‌اند: هرچند آنها این مطالعات را در راستایی متفاوت پیش می‌برند. برنارد آلنوم، آنری الیوت هاوارد و کنراد لورنز همگی

^۱ Deterritorialisation / Reterritorialisation

اشاره می‌کنند که پرندگان نه به طرزی خشونت‌آمیز از قلمروی خاص خود دفاع می‌کنند و این شیوه‌ای از سازماندهی اجتماعی آنهاست. این مطالعات پرندشناسی همچنین قلمرومندی را به منزله‌ی رانه‌ای زیست‌شناختی درک کرده‌اند که معطوف به صیانت از گونه‌ی آن پرند است. در عوض، دلو و گتاری از موضعی دیگر به سراغ مسئله‌ی قلمرومندی پرندگان می‌روند، یعنی این موضع که چه چیزی به وسیله‌ی کارکرد زیست‌شناختی جفت‌گیری، شکار، تغذیه و دیگرها تولید می‌شود، و استدلال می‌کنند که قلمرومندی در واقع کارکردها را سازماندهی می‌کند. برای مثال، مشکل دلو و گتاری با لورنز این است که نزد لورنز «خشونت پایه و اساس قلمرو است» (دلو و گتاری ۱۹۸۷: ۳۱۵). اما بنا به دلو و گتاری، کارکردهایی چون جفت‌گیری از این رو سازمان‌دهی می‌شوند که «قلمرومند هستند» (دلو و گتاری ۱۹۸۷: ۳۱۶). بدین قرار، دلو و گتاری از فاهمه‌ای درباره‌ی قلمرو استفاده می‌کنند که به وسیله‌ی کردارشناس پرآوازه، یاکوب فن اوکسکول بسط داده شد، و این گونه، تمرکزشان را از فهم مکانیستی زندگی به فهمی بیانگر تبدیل می‌کنند.

بنا به اشاره‌ی فن اوکسکول هیچ معنایی بیرون از محیط (Umwelt) وجود ندارد. نزد وی، «قلمرو» به محیطی خاص ارجاع می‌یابد که نمی‌توانیم آن را از چیز زنده‌ای که محیط را اشغال و خلق می‌کند جدا بدانیم، طوری که معنای یک محیط نزد فن اوکسکول وجهی عاطفی یا تأثیری دارد. [...] طی مراحل آغازین صنعتی‌شدن وقتی سرمایه‌سالاری به راسی در حال رسیدن به لحظه‌ای تاریخی بود، سیستم جریان‌های قلمروزدا حکم‌رفا شد: بازارها گسترش یافتند، فعالیت‌های اجتماعی دستخوش دگرگونی‌های اساسی شدند، و جمعیت‌های انسانی از محیط‌های روستایی به محیط‌های شهری روی آوردند. به یک معنا، توان کار روستایی قلمروزدایی شد (دهقان و زمین‌دار)، اما به معنای دیگر توان کار روستایی بازقلمروگذاری شد (به صورت کارگر کارخانه و سرمایه‌دار صنعتی). به نظر دلو و گتاری در سرمایه‌سالاری جریان‌های قلمروزده‌ی رمزگان در اصل موضوعه‌ی سرمایه‌سالاری^۱ بازقلمروگذاری می‌شوند و همین پیوند بین این دو فرایند است که ماشین اجتماعی سرمایه‌سالاری را برمی‌سازد.

۲-۲ قلمروزدایی + سیاست (آنچه در پی می‌آید پاره‌هایی است از نوشته‌ی پل پتن، در فرهنگ واژگان دلو، ویرایش آدرین پار، ۲۰۱۰)

مفهوم قلمروزدایی در قلب فلسفه‌ی سیاسی کمال‌یافته‌ی دلو و گتاری جای دارد. فرایندهای قلمروزدایی حرکاتی هستند که آرایشی مفروض را تعریف می‌کنند تا آنجا که این حرکات قلمروزدا حضور و کیفیت «خطوط پرواز» را تعیین می‌بخشند (دلو و گتاری ۱۹۸۷: ۵۰۸). خطوط پرواز نیز به نوبه‌ی خود شکل آفرینش خاص آن آرایش را تعریف می‌کنند، شیوه‌های خاصی که به وسیله‌شان آن آرایش خاص می‌تواند بر دگرگونی سایر آرایش‌ها یا بر دگرگونی فی‌نفسه‌اش تأثیر بگذارد (دلو و گتاری ۱۹۸۷: ۵۳۱). از نظرگاه تغییر سیاسی یا اجتماعی، همه چیز به انواع اکنون قلمروزدایی بستگی دارد. دلو و گتاری قلمروزدایی را اینطور تعریف می‌کنند: حرکتی که به وسیله‌اش چیزی از یک قلمروی مفروض می‌گریزد یا دور می‌شود [می‌رود، عزیمت می‌کند] (دلو و گتاری ۱۹۸۷: ۵۰۸). فرایند شکل‌یابی قلمرو، قلمروزدایی و بازقلمروگذاری در هر میدان اجتماعی مفروض به نحوی تفکیک‌ناپذیر درهم‌تنیده‌اند: «بازرگان در یک قلمرو خرید می‌کند، محصولات خریداری‌شده را به کالاها قلمروزدایی می‌کند، و بر مدارهای تجاری بازقلمروگذاری می‌شود» (دلو و گتاری ۱۹۹۴: ۶۸). قلمروزدایی همواره فرایندی پیچیده است که دست‌کم یک عنصر قلمروزدا و یک قلمرو را شامل می‌شود، قلمرویی که پشت سر نهانده یا دوباره تأسیس می‌شود. شرح کارل مارکس از انباشت بدوی^۲ در کتاب سرمایه عمل «بردارهای قلمروزدایی» را در قلمروی اجتماعی و اقتصادی به تصویر می‌کشد: رشد بازار کالاها قلمروی اجتماعی-اقتصادی کشاورزی فئودالی را قلمروزدایی می‌کند و به ظهور تولید تجاری کلان‌مقیاس راه می‌برد. قلمروزدایی همواره با فرایندهای همبسته‌ی بازقلمروگذاری در پیوند است، که نه به معنای بازگشتن به قلمروی اصلی بل در عوض یعنی شیوه‌هایی که با آن‌ها عناصر قلمروزده از نو ترکیب می‌شوند و به مناسباتی نو ورود می‌کنند. خود بازقلمروگذاری فرایندی پیچیده است که شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرد و این شکل‌ها به ویژگی فرایندهای قلمروزدا یانه‌ای بستگی دارند که خود بازقلمروگذاری در چارچوب آن رخ می‌دهد. دلو و گتاری بین صور

^۱ Capitalist axiomatic

^۲ primitive accumulation

«پیوند^۱» جریان‌های قلمروزدوده فرق قائل می‌شوند، و منظورشان شیوه‌هایی است که قلمروزدایی‌های متمایز می‌توانند برهم‌کنش داشته باشند تا همدیگر را تسریع کنند، و «آمیزش^۲ [جفت‌شدگی]» جریان‌های متمایز که به شیوه‌هایی ارجاع می‌یابد که در آنها یک جریان در جریان دیگر ادغام می‌شود یا جریان دیگر را «فرارم‌گذاری» می‌کند و بدان وسیله بر انسداد نسبی حرکتش تاثیر می‌گذارد (دلوز و گتاری ۱۹۸۷: ۲۲۰). شرح مارکس از انباشت بدوی نشان می‌دهد که جفت‌شدن جریان کار نابه‌جاشده با جریان سرمایه‌ی پولی قلمروزدوده شرایطی فراهم کرده که تحت آن، صنعت سرمایه‌سالارانه توانسته رشد کند. در این مورد، بازقلمروگذاری جریان‌های سرمایه و کار به ظهور نوع جدیدی از آرایش منجر می‌شود، که همانا اصل موضوعی سرمایه‌سالاری است. وقتی دلوز و گتاری اشاره می‌کنند که جوامع با خطوط پروازشان یا با قلمروزدایی‌شان تعریف می‌شوند، منظورشان این است که تغییر اجتماعی بنیادی مدام رخ می‌دهد، حتا وقتی جامعه صرفاً خودش را در سطوحی دیگر بازتولید می‌کند. گاهی تغییرها برحسب درجات رخ می‌دهند، همچون زوال پیوسته‌ی افسانه‌ها درباره‌ی تفاوت جنسی و نقش‌اش در نهادهای اجتماعی و سیاسی. گاهی تغییر از خلال فوران رویدادهایی رخ می‌دهد که از گذشته می‌گسلند و یک میدان جدید امکان‌های اجتماعی، سیاسی یا قانونی را به راه می‌اندازند. شورش ماه مه ۱۹۶۸ رویدادی از این دست بود، «شدنی که در تاریخ رخنه کرد» (دلوز ۱۹۹۵: ۱۵۳). نمونه‌های دیگر، شامل فروپاشی ناگهانی کمونیسم اروپای شرقی یا برچیده‌شدن نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی هستند. اینها نقاط عطفی در تاریخ‌اند که پس از آنها هیچ چیز همچون گذشته نماند. مسئله‌ی مهم این نیست که آیا این تحولات آهسته بودند یا ناگهانی؛ بل مسئله این است که آیا این تحولات به‌وسیله‌ی نیروی قلمروزدایی مطلق به راه افتادند یا نه. دلوز و گتاری میان چهار سنخ قلمروزدایی تمایز قائل می‌شوند، آن هم در راستای محورهای جفت قلمروزدایی نسبی و مطلق، ایجابی و سلبی (دلوز و گتاری ۱۹۸۷: ۵۰۸-۱۰) قلمروزدایی تا آنجایی نسبی محسوب می‌شود که تنها به حرکت‌هایی در نظم بالفعل امور می‌پردازد. قلمروزدایی نسبی وقتی منفی یا سلبی است که عنصر قلمروزدوده بلافاصله به فرم‌های بازقلمروگذارانه‌ای منقاد شود که خط پروازش را فرومی‌بندند یا مسدود می‌کنند. قلمروزدایی نسبی وقتی مثبت یا ایجابی است که خط پرواز بر بازقلمروگذاری‌های بعدی و ثانوی غلبه می‌کند، حتا با اینکه این قلمروزدایی نسبی مثبت نتواند با دیگر عناصر قلمروزدوده پیوند بگیرد یا به یک آرایش نو وارد شود. قلمروزدایی تا جایی مثبت محسوب می‌شود که به نظم مجازی امور می‌پردازد، یعنی حالت «ماده‌ی فرنیافته بر صفحه‌ی هم‌نواختی [انسجام]»^۳ (دلوز و گتاری ۱۹۸۷: ۵۵-۶). قلمروزدایی مطلق مرحله‌ی سپسینی نیست که پس از قلمروزدایی نسبی فرابرسد بل در عوض پویایی درونی‌اش است، زیرا همواره «درونماندگاری دائمی قلمروزدایی مطلق درون قلمروزدایی نسبی» در کار است (دلوز و گتاری ۱۹۸۷: ۵۶). تفاوت بین صورت‌های مثبت و منفی قلمروزدایی مطلق با تفاوت بین پیوند و آمیزش جریان‌های قلمروزدوده تناظر دارد. قلمروزدایی مطلق وقتی مثبت به شمار می‌رود که به آفرینش زمین نو و مردم نو منجر شود: «وقتی با خطوط پرواز پیوند بگیرد، و آنها را تا توان یک خط حیاتی انتزاعی برکشد یا یک صفحه‌ی انسجام را ترسیم کند» (دلوز و گتاری ۱۹۸۷: ۵۱۰). از آنجا که تحول واقعی مستلزم ترکیب‌بندی دوباره‌ی عناصر قلمروزدوده به شیوه‌های متقابلاً حمایتگر است، فرایندهای اجتماعی یا سیاسی تنها وقتی به‌راستی انقلابی محسوب می‌شوند که آرایش‌های پیوند و نه آمیزش را دربرداشته باشند.

۳- **کوچنده / فضای هموار**^۴: کوچنده [کوچ‌رو، کوچ‌گر، کوچ‌نشین] کسی یا اندیشمندی است که پیوسته با حرکت از مکانی به مکان دیگر فضاهای نو می‌آفریند. کوچگر، فیلسوف، دانشمند و هنرمند از این نظر به هم شبیه‌اند که می‌توانند از خلال خط‌سیرهای گذارها و پیمایش‌های‌شان از قلمرویی به قلمرویی دیگر و از شیاربندی‌هایی مفروض بر سطح جهان به نواحی هموار و اشتدادی فضاهای نو بیافرینند؛ ناحیه‌هایی که معادل با تا خوردگی‌ها و چین‌وشکن‌های رویدادهایی هستند که بدن را به ارتعاش درمی‌آورند یا در تن مرتعش می‌شوند، ناحیه یا مکانی که می‌تواند به‌بی‌نهایت شیوه و به‌نحوی موثر فضامند شود. (فرهنگ‌واژگان دلوز، ۲۰۱۰، ۲۶۱) دلوز و گتاری شیو‌وکاوی را به‌جای روانکاوی متأثر از فروید می‌نشانند و در این راه هستی‌شناسی متفاوتی بنا می‌کنند که با مفاهیم نوساخته‌ای چون کوچنده‌شناسی (nomadology) همراه می‌شود و هرگونه اصل متعالی را کنار می‌زند که مدعی عمل کردن

^۱ connection

^۲ conjugation

^۳ plane of consistency

^۴ Smooth Space

به‌منزله‌ی بنیان سوسیوس و کلان‌ماشین‌های اجتماعی است. دلوز و گتاری به جای منطق ضرورت و پیوستگی که هستی‌شناسی‌های اجتماعی پیشین را توصیف می‌کردند، منطقی را برمی‌گزینند که با گسست‌ها، جداها، تکنیکی‌ها، آبرونی‌ها و تصادف‌ها مشخص می‌شود. شیزوکاوی یا کوچنده‌شناسی فهمی جدید از تجربه و تولید میل‌ورز تدارک می‌بیند و بر فرم‌های آزمونگری تاکید می‌کند که با نفس [اگو] و ساختارهای اُدیپی محدود نمی‌شوند، و نیز بر نیاز به آفرینش فرم‌های جدید آزادسازی جمعی تاکید می‌کنند. مهم‌تر آن‌که دولت یا سرمایه نمی‌تواند بانی این نوع آزادسازی باشند (همان، ۲۶۰).

فضای هموار [صاف] فضای کوچگرایی ست. در تضاد با معماری فرهنگ‌های شهری‌شده، ساختارهای فرهنگ‌های کوچ‌نشین (باشندگان چادرها، کپرها یا آلونک‌ها، خیمه‌ها و الخ) در فضای هموار عمل می‌کنند و نماینده‌ی آن شیوه‌های حرکت و ناوبری هستند که دائماً به‌وسیله‌ی نیروهای قلمروزدایی بازآفرینی می‌شوند. این نیروها که دلوز در «اندیشه‌ی کوچ‌رو» نیز به آنها پرداخته است به قطب مسئله‌زا یا پرابلماتیک (به تفکیک از قطب اصل موضوعه‌ای یا آکسیوماتیک آپاراتوس دولتی) شکل می‌دهند. فضای هموار کوچندگان گذار از آستانه‌های شدت را ایجاد می‌کند. بدین معنا، یک اثر هنری اثری عظیم خواهد بود نه اگر معیارهای از پیش موجود را به‌خاطر آنچه زیبا به حساب می‌آید محقق کند بل اگر به توانی برای آفرینش زیبایی دست یابد – توانی برای واداشتن ما به غرق‌شدن در امر محسوس – و شیوه‌های جدید متفاوت مواجهه با حس‌پذیری را تولید کند (۲۷۲؛ ۱۹۴). دلوز و گتاری در هزارفلات برای تبیین پویایی‌های ماشین جنگ کوچنده و صفحه‌ی پیکارش با آپاراتوس تسخیرگر دولتی از مفاهیمی چون خط پرواز/گریز، قلمروزدایی و چینه‌زدایی استفاده می‌کند و فضای هموار یا صاف را در بطن همین نسبت‌مندی‌ها رویاروی فضای شیاردار یا مخطط (striated space) قرار می‌دهند. به گفته‌ی آنها «فضاهای هموار فی‌نفسه رهایی‌بخش نیستند اما پیکار در آنها تغییر می‌کند یا نابجا می‌شود، و زندگی مخاطرات‌اش را در آنها از نو برمی‌سازد، با موانع جدید رویارو می‌شود، گام‌ها یا پویندگی‌های جدیدی ابداع می‌کند و خصم‌ها را دگرگون می‌سازد یا تغییر می‌دهد؛ «هرگز باور نداشته‌ایم که فضای هموار برای نجات ما بسنده خواهد بود.» (دلوز و گتاری ۱۹۸۷؛ ۵۰۰). بنا به شرح مختصر و فشرده‌ی فرهنگ واژگان دلوز، «فضای هموار در نخستین نگاه فضای آزادی است. فضایی که در آن حرکات و فرآیندهای رهایی‌بخش ممکن هستند، حتی اگر همواره موفقیت‌آمیز نباشند یا به بازپیدایی فرم‌های جدید تسخیر محکوم شوند.» (۱۱۹) دلوز و گتاری ضمن تفکیک میان دو قطب توزیع، نوموس و لوگوس (nomos و logos)، میان دو سنخ فضا نیز تمیز قائل می‌شوند: فضای هموار و شیاردار. «لوگوس، به‌منزله‌ی فهم انضباط‌یافته از وجود، تصویری از فضا ارائه می‌دهد که ابتداً به‌شیوه‌های مختلف تکه‌پاره می‌شود، تصویری که حد و مرزهای درون‌زاد را شامل می‌شود. این فضا شیاردار نامیده می‌شود. برعکس نوموس نه‌تنها نشان می‌دهد که آن فضا هیچ سازمان درون‌زادی ندارد و باید گشوده در نظر گرفته شود – همانچه دلوز و گتاری فضای هموار می‌نامند – بل خود این فضا نیز چیزی است که باید آفریده شود. وجه رادیکال و سیاسی نوموس و توزیع کوچگر این است که نوموس انحلال ساختارهای اعمال‌شده‌ی لوگوس به‌منزله‌ی ساختار قانون‌مند را پیشنهاد می‌دهد و نیز آفرینش فضای هموار را که در آن مواجهات خارج از فهم انضباط‌یافته از وجود می‌توانند ممکن شوند.» (۱۹۱) فضای هموار فضایی است که شدت‌ها، نیروها، و کیفیت‌های لامسه‌ای (خطوط قلمروزداینده‌ی کوچگر صحرای شدت) در آن منزل می‌گزینند «و هیچ نقطه‌ی ارجاع ثابتی در آن وجود ندارد.» (۲۵۸). توزیع کوچنده به‌طور درونماندگار دآوری می‌کند. دلوز در تفاوت و تکرار به «مسئله‌ی کشاورزی» اشاره می‌کند که خود سیاست کوچندگی را مشخص می‌سازد: تفاوت بین سنجه‌های درونماندگار و متعالی. اگر تفاوت را تابع یک توزیع منطقی کنیم آنگاه اصلی خواهیم داشت که از آغاز خود زندگی را متعین می‌سازد، همانطور که زمین بر حسب قسمی قانون بیرونی توزیع می‌شود (مثلاً بر حسب سودمندترین وجه اقتصادی زمین، یا بر حسب پیشینه یا تاریخچه‌ی مالکیت‌اش). این یعنی فضای یکجانشینی؛ فضا همانچه هست می‌ماند و آنگاه بخش و توزیع می‌شود. اما فضای کوچنده از خلال توزیع‌اش تولید می‌شود. پس ما فضای کوچنده را نه فضایی با ویژگی‌های درون‌زاد که سپس‌تر مناسبات آن فضا را تعین بخشند (به همان نحو که مهره‌های شطرنج نحوه‌ی حرکت‌هایی را که ممکن است صورت پذیرند تعین می‌بخشند)، بل فضایی با ویژگی‌های برون‌زاد در نظر می‌گیریم؛ فضایی که از خلال حرکاتی تولید می‌شود که سپس‌تر به آن فضا کیفیت ویژه‌اش را می‌دهند (درست همانطور که مهره‌های بازی گو [go] به‌صورت شاه یا وزیر رمزگذاری نشده‌اند بل به مناسباتی وارد می‌شوند که میدان سلسله‌مراتب‌ها را می‌سازد). به این معنا، فضای کوچنده فضایی هموار [صاف] است، نه چون متفاوت‌نشده است، بل چون تفاوت‌هایش همان تفاوت‌های زمین شطرنج نیستند (حرکات پیشاپیش قطع‌کننده با مانورهایی از پیش مقرر یا تجویز شده)؛ تفاوت‌ها در

فضای هموار از خلال حرکت مواضع و خطوط را می‌آفرینند. یک تیره یا ایللیات درباره‌ی یک فضا رویا می‌بافد، آن فضا را درمی‌نوردد و بر آن فضا می‌رقصد، و با این کار فضا را از درون می‌آکند؛ فضای بالفعل کوچنده - امتداد مادی تحت مالکیت این تیره یا ایللیات که شاید بعدها توسط یک ساختار دولتی ارزیابی و اندازه‌گیری شود - وابسته است به و متفاوت است از فضای مجازی کوچنده، زیرا اگر ایللیات به سمت جایی دیگر به حرکت درآمده باشد، جای دیگری رقصیده باشد و جای دیگری را رویا کرده باشد، آنگاه فضای اصلی پیشاپیش دگرگون گشته است، و نظر به پهنای و امتداد متفاوت، اینک بخشی از مجموعه‌های کاملاً جدیدی از میل‌ها، حرکت‌ها و نسبت‌ها شده است. و اگر تیره‌ها یا ایللیات‌های دیگر آن فضای نخستین را درنور دیده باشند، پس نقشه‌های متفاوتی فضا را پیمایش کرده‌اند. در سطح توزیع کوچ‌گرایانه تنها یک قانون وجود ندارد که بیرون بایستند و فضا را تعیین ببخشند؛ بلکه در عوض، قانون با پیمایش فضا تولید می‌شود. دلوژ و گتاری در هزار فلات مانیفستی برای «کوچنده‌شناسی» می‌نویسند، که در اینجا به نحوی بسیار آشکارتر به «جنگ‌افزار یا ماشین جنگ»^۱ پیوند می‌خورد. ایده‌ی جنگ‌افزار نسبت مشخصی با ایده‌ی پیشین دلوژ در طرد لوگوس دارد.... همه چیز با نیروها یا با جنگ‌افزار آغاز می‌شود؛ دولت‌ها وجود یا قدرتی بیرون از توان جنگ‌آورانه‌شان ندارند. توزیع زمین یا قلمرو - استفاده از زمین با قلمرو، غصب‌اش، اشغال یا اندازه‌گیری‌اش - سلسله‌مراتب‌ها و هویت‌های متمایز تولید می‌کند. به این معنا، ماشین جنگ چیزی نیست که توسط دولت به کار گرفته شود، زیرا حاکمیت و قانون دولت، یا قدرت توزیع فضا، باید از بیرونیت رادیکال جنگ، باید از بیرونیت رادیکال نیروها و سلطه‌گری‌هایی به چنگ آید که دولت می‌تواند یا نمی‌تواند به‌منزله‌ی چیزی از آن خودش مهار کند (۲۰۱۰، ۱۸۸). مفهوم «کوچنده‌گرایی» که دلوژ و گتاری بسط می‌دهند کمتر به مردمان ایللیاتی در سیر و سفر و بی‌جاومکان، و بیشتر به گروه‌هایی ارجاع می‌یابد که سازمان‌دهی‌شان درونماندگار مناسباتی است که ایشان را می‌سازند. به زبانی دیگر، سازماندهی یک دسته‌ی ایللیاتی از بالا با صدور یک امریه‌ی متعالی تحمیل نمی‌شود. برای نمونه، گروه نوازندگان «موسیقی جَز»، به تفکیک از گروه «ارکستر سمفونی»، در واقع به یک گروه ایللیاتی شکل می‌دهد: در گروه جَز، انسجام گروهی به‌طور درونماندگار از دل فعالیت بداهه‌نوازی سربر می‌آورد، در حالی که در ارکستر سمفونی، این انسجام گروهی از بالا به‌وسیله‌ی رهبر ارکستر اعمال می‌شود که نت‌نویسی از پیش مقرر یک آهنگساز را اجرا می‌کند (۱۹۶).

تصویر: سه سنخ رُخ‌پوش/ صورتک/ نقاب نمایش ژاپنی «گیگاکو [gigaku]»، به ترتیب از راست به چپ با این عنوان‌ها: «تای کُچی [太弧児]»، «تای کُفو [太弧父]» (فرزند پیرمرد بیوه)، «تای کُنو [醉胡王]»، شاه سرمست ایرانی».



^۱ war machine

۵| گاه‌شماری جاده‌ی ابریشم (تا فروپاشیدن شاهنشاهی ساسانی)

۵۰۰-۵۰۰ پیش از میلاد^۱

- ۱- ۳۲۰۰ پیش از میلاد: رام‌شدن اسب در پهن‌دشت‌های جنوب روسیه
- ۲- ۳۰۰۰ پیش از میلاد: تمدن مینوآن [Minoan] سربرمی‌آورد، نخستین تمدن در اروپا^۲.
- ۳- ۳۰۰۰ پیش از میلاد: ابریشم برای اولین بار در چین تولید می‌شود.
- ۴- ۳۰۰۰ پیش از میلاد: سومریان نخستین نظام نوشتاری را توسعه می‌دهند.
- ۵- ۲۵۰۰ پیش از میلاد: رام‌کردن شتر بلخی و شتر عربی، حیوانی بسیار مهم برای سفر در بیابان.
- ۶- ۱۷۰۰ پیش از میلاد: پیدایش ازابیه اسب‌ران در شرق نزدیک.
- ۷- ۱۵۰۰ پیش از میلاد: فناوری آهن در آسیای کوچک گسترش می‌یابد.
- ۸- ۱۵۰۰ پیش از میلاد: ایلات و تیره‌های دامپرور شبه‌کوه‌چنده در پهن‌دشت‌ها سکنا می‌گزینند.
- ۹- ۹۰۰ پیش از میلاد: گسترش کوچندگی سواره.
- ۱۰- ۷۵۳ پیش از میلاد: تأسیس رم.
- ۱۱- ۷۰۷ پیش از میلاد: کیمری‌ها، نخستین کوچندگان سواره‌ی شناخته‌شده، شاهنشاهی اورارتو در شرق نزدیک را شکست می‌دهند.
- ۱۲- ۷۰۰-۹۰۰ پیش از میلاد: سکایی‌ها و سَرم‌ها [سرم‌تی‌ها] در پهن‌دشت‌های شمالی سربرمی‌آورند؛ دو نمونه از نخستین تیره‌هایی یاد گرفتند اسب بتازانند و شلوار بپوشند و از رکاب بهره‌برند.
- ۱۳- حدود ۶۰۰ پیش از میلاد: زرتشت در ایران‌زمین زاده شد.
- ۱۴- حدود ۵۶۰ پیش از میلاد: بودا در نپال زاده شد.
- ۱۵- ۵۵۰ پیش از میلاد: شاهنشاهی هخامنشی در ایران تأسیس می‌شود.
- ۱۶- حدود ۵۰۰ پیش از میلاد: چینیان سبک کوچندگی را اختیار می‌کنند، شلوار می‌پوشند و اسب می‌رانند.
- ۱۷- ۴۵۰ پیش از میلاد: هژدت دادوستد یونانیان با مهاجرنشین آلبیا را مشاهده می‌کند و اطلاعاتی درباره‌ی سکایی‌ها گرد می‌آورد.
- ۱۸- ۴۷۹-۵۵۱ پیش از میلاد: زاده‌شدن کنفوسیوس در چین.

۴۰۰ پیش از میلاد

- ۱- امپراتوری اسکندر به آسیا گسترش می‌یابد. و همراه با آن، فرهنگ یونانی نیز به آسیای میانه وارد می‌شود.

۳۰۰ پیش از میلاد

- ۱- سرآغاز گسترش روم.
- ۲- گسترش شاهنشاهی یونانی-بلخی در آسیای میانه.
- ۳- تأسیس شاهنشاهی اشکانی در ایران.
- ۴- دودمان خین سرتاسر چین را برای نخستین بار یکپارچه می‌کند.
- ۵- چینیان ساخت دیوار بزرگ چین را به‌منزله‌ی سدی پدافندی در برابر یورش‌های کوچندگان شمالی به پایان می‌رسانند.

^۱ این پاره از وب‌سایت «بنیاد جاده‌ی ابریشم» [silkroadfoundation.org] برگزیده‌ایم، چراکه از یک‌سو، به‌رغم برخی جانبداری‌ها یا کاستی‌ها تصویری اولیه از سیر تکوین‌ها و رشدها و درهم‌تراوی‌ها و سفرها در ریزوم‌های این مسیر یا لولای زمین‌فرهنگی و زمین‌اقتصادی به دست می‌دهد، و از دیگرسو، من به دیگر گاه‌شماری‌های احتمالی جاده‌ی ابریشم از منظر دانشوران دیگر جاهای دنیا از جمله ایرانیان دسترسی ندارم. -م.ف.

^۲ اشاره‌نکردن به تمدن‌های شهرسوخته، سیلک، جیرفت، مارلیک، شوش و دیگرها و نقش ویژه‌ی هر یک جای چون‌وچرا دارد. در ادامه نیز مواردی شایان تدقیق و تصحیح‌اند. -م.ف.

- ۶- دودمان هان بر دودمان خین چیره می‌شود و پهنه‌ی وسیع خاقانی‌اش را بسط می‌دهد.
- ۷- بودایی‌گری شروع به گسترش به سوی نواحی شمالی می‌کند. هنر گندهاره سربرمی‌آورد و سبک هنری بدیعی پیدا می‌شود.
- ۸- برای اولین بار کاغذ در چین ساخته می‌شود.

۲۰۰ پیش از میلاد

- ۱- رواج استفاده از رکاب در میان هندیان و آسیای میانه.
- ۲- دولت‌شهرهای یونانی به استیلای حاکمیت روم درمی‌آیند.
- ۳- خیونگ‌نو که سپس تر هون نامیده شد در آسیای میانه به قدرت می‌رسد و به مرزهای غربی چین می‌تازد.
- ۴- خاقان وُو تی، خاقان امپراتوری هان به آسیای میانه علاقه دارد و فرمان می‌دهد که چانگ چین سفرهایی به سرزمین‌های غرب چین (خاصه شهر فرغانه و یوئه‌چیه) کند. به این ترتیب اسب‌های آسیای میانه (خاصه اسبان نسایی) موسوم به اسبان سماوی به چینیان معرفی می‌شوند.
- ۵- حیطه‌ی قدرت امپراتوری هان به ناحیه‌ی تاریم می‌رسد. جاده‌ی ابریشم تحت نظارت چین و مسیر این جاده به سوی غرب اینک به راه می‌افتد.

۱۰۰ پیش از میلاد

- ۱- مهرداد، شاه اشکانی، سفیران و نمایندگان به نزد هر دوی سولا و ووتی گسیل می‌کند و این‌گونه پیوندی مهم میان رم و چین برقرار می‌سازد.
- ۲- روم به ناحیه‌ی گُل چیرگی می‌یابد.
- ۳- اشکانیان در نبرد حران رومیان را درهم می‌کوبند. این یکی از سخت‌ترین شکست‌ها در تاریخ روم به شمار می‌رود.
- ۴- مصر به استیلای رومیان تن درمی‌دهد. این‌گونه، روم به دریای سرخ و مسیر دادوستد موسوم به جاده‌ی ادویه دسترسی می‌یابد.
- ۵- روم رسماً یک امپراتوری می‌شود.

۱ میلادی

- ۱- برای اولین بار ابریشم در روم دیده می‌شود.
- ۲- آیین بودایی تدریجاً از هند به درون آسیای میانه گسترش می‌یابد.
- ۳- بخش سوری امپراتوری روم فن دمیدن در شیشه‌گری را توسعه می‌دهد. صنعت شیشه بسط می‌یابد.
- ۴- شاهنشاهی کوشانی در آسیای میانه سربرمی‌آورد. بازرگانی سغدیان در مسیر جاده‌ی ابریشم جریان دارد.
- ۵- یورش‌های خیونگ‌نوها قدرت چین در حوزه‌ی تاریم را برهم می‌زند.
- ۶- مرگ عیسا مسیح. آغاز گسترش مسیحیت.
- ۷- سردار چینی، پان چائو، خیونگ‌نوها را شکست می‌دهد و آرامش را در حوزه‌ی آبریز تاریم برقرار می‌کند. ثبات جاده‌ی ابریشم سفرهای بازرگانی کاروانی را در دو مسیر شمالی و جنوبی راه ابریشم رونق می‌بخشد.
- ۸- چین نخستین سفیرش را به فرمان پان چائو به رم می‌فرستد، لیک او در رسیدن به روم درمی‌ماند.
- ۹- ژئوگرافی دان یونانی-مصری، کلادیوس بطلمیوس، رساله‌اش در ژئوگرافیا را می‌نویسد و می‌کوشد نقشه‌ای از جاده‌ی ابریشم ترسیم کند.

۱۰۰ میلادی

- ۱- روم نخستین فرستاده‌اش را به آن سوی دریاها به چین گسیل می‌دارد.
- ۲- امپراتوری رومی در بیشترین وسعت‌اش. بازاری بزرگ برای کالاهای شرقی.
- ۳- آیین بودایی به چین می‌رسد.
- ۴- طی چند سده‌ی بعد، آیین بودایی می‌بالد، و به محبوب‌ترین دین در آسیای میانه بدل می‌شود و جای دین زرتشتی را می‌گیرد.
- ۵- چهار امپراتوری و شاهنشاهی بزرگ آن روزگار - رومیان، اشکانیان، کوشانیان، و چینیان - ثبات را در جاده‌ی ابریشم حفظ می‌کنند.

۲۰۰ میلادی

- ۱- در سرتاسر آسیا از ابریشم برای بافتن پوشاک استفاده می‌شود، لیک در برخی نواحی با نخ چینی.
- ۲- دودمان هان به پایان کارش می‌رسد. چین تکه‌پاره می‌شود.
- ۳- ساسانیان از پی اشکانیان به قدرت می‌رسند. نفوذ فرهنگی ساسانیان بر سرتاسر مسیرهای بازرگانی جاده‌ی ابریشم قدرتمند است.
- ۴- حمله‌ها و یورش‌های به اصطلاح «بربران» [بخوانیم کوچندگان پهن‌دشت‌ها] به امپراتوری روم.
- ۵- مرگ مانی در ایران‌زمین. مانویت در سرتاسر آسیا گسترش می‌یابد، و بعدها در سده‌ی ۱۴ میلادی کم‌کم محو می‌شود.

۳۰۰ میلادی

- ۱- کوچندگان شمال چین استفاده از رکاب را به چین وارد می‌کنند.
- ۲- راز سری کالچر تدریجاً در مسیر جاده‌ی ابریشم به سوی سرزمین‌های غرب گسترش می‌یابد.
- ۳- خيونگ‌نوها بار دیگر به چین می‌تازند. چین بیش از پیش تجزیه و تکه‌پاره می‌شود.
- ۴- کنستانتین [قسطنطنیه] پایتخت رومیان می‌شود.
- ۵- مسیحیت دین رسمی رومیان می‌شود.
- ۶- غارهای دون‌هوانگ تدریجاً بزرگترین غارهای بودایی می‌شوند.
- ۷- هونها به اروپا یورش می‌برند.
- ۸- امپراتوری روم دو شقه می‌شود.
- ۹- فاسین، یک راهب بودایی و از نخستین مسافران چینی شناخته‌شده‌ی مسیر ابریشم با پای پیاده رهسپار هند می‌شود.

۴۰۰ میلادی

- ۱- یک شهبانوی چینی مقداری تخم کرم ابریشم را از چین خارج کردند. کشتزارهای کرم ابریشم در آسیای میانه پدیدار می‌شوند.
- ۲- فنون جدید در تولید شیشه به‌وسیله‌ی سُغدیان به چینیان معرفی می‌شوند.
- ۳- ویزی‌گت‌ها به ایتالیا و اسپانیا یورش می‌برند.
- ۴- انگلس‌ها و سکشن‌ها در بریتانیا سر به شورش برمی‌دارند.
- ۵- امپراتوری روم غربی فرومی‌پاشد.
- ۶- سلطنت فرانکی شکل می‌گیرد.

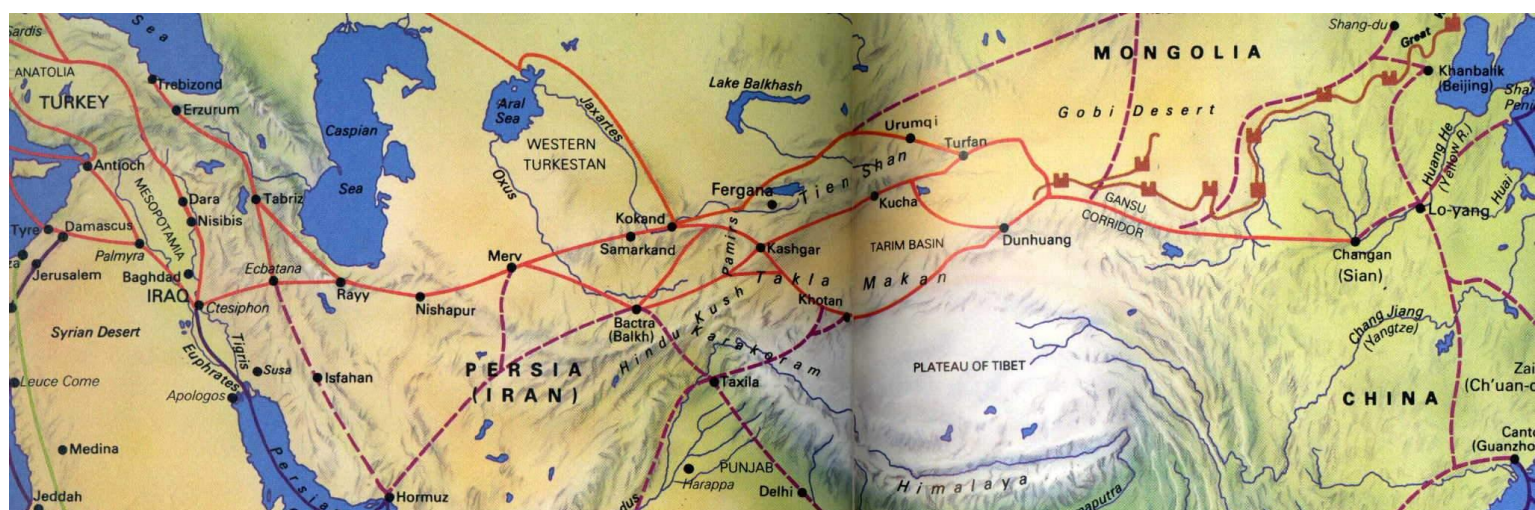
۵۰۰ میلادی

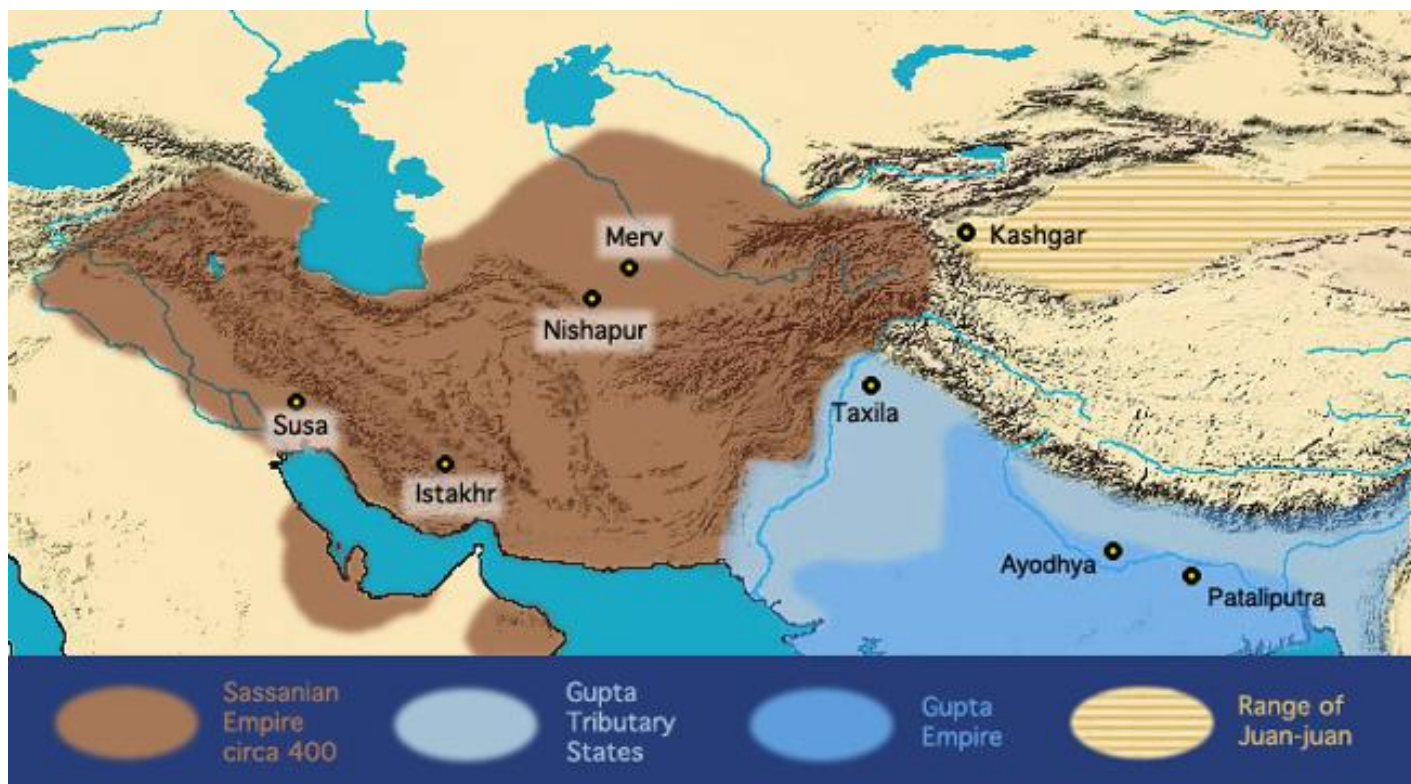
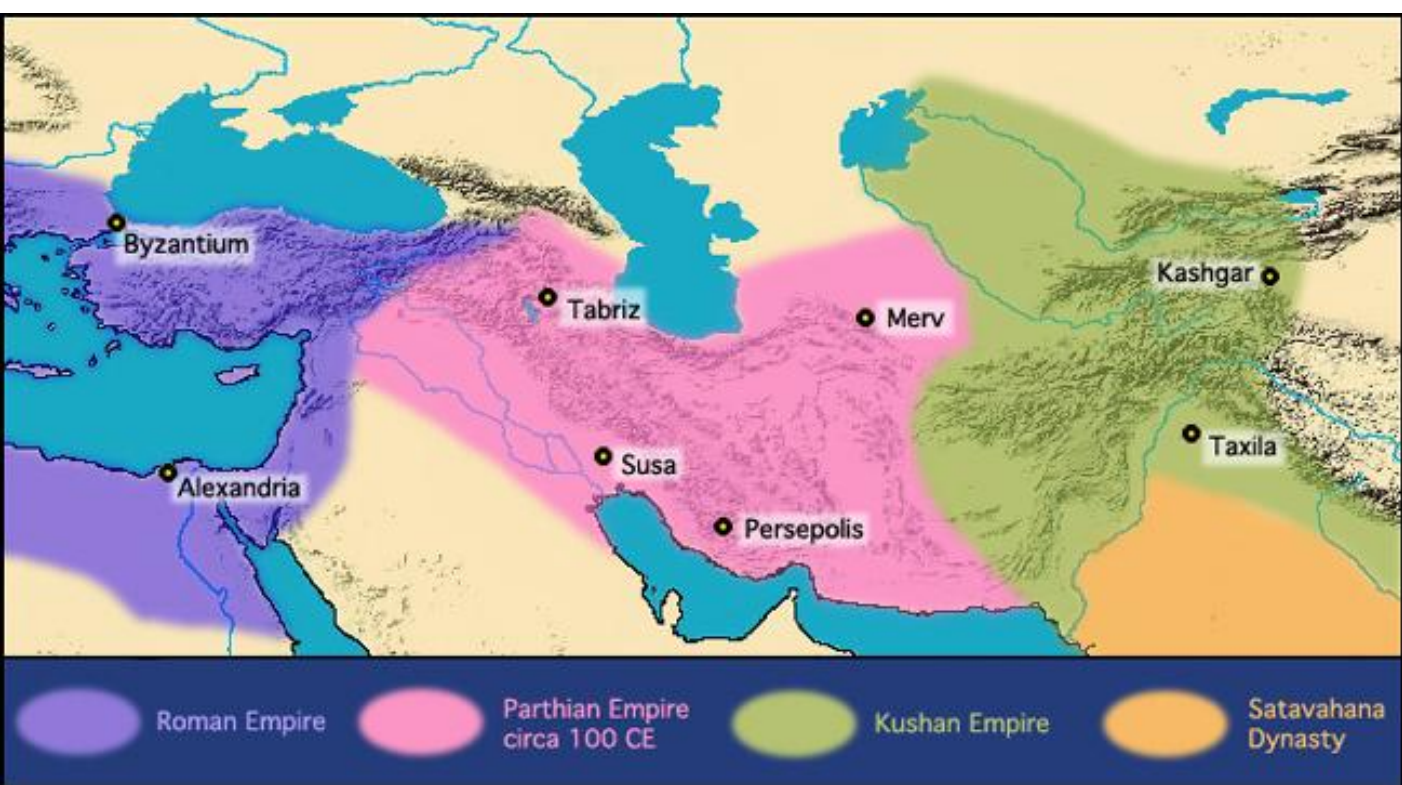
- ۱- کشتزارهای کرم ابریشم در اروپا پدیدار می‌شوند.
- ۲- مسیحیان نستوری به چین می‌رسند.
- ۳- پادشاهی هپتالی (هون‌های سفید) در شمال آسیا بر قلمروی سغدیان چیرگی می‌یابند.
- ۴- آیین بودایی به خاک ژاپن می‌رسد.
- ۵- خانات ترک‌تبار به شاخه‌ی شرقی و غربی تقسیم می‌شوند. ترک‌های غربی از فلات مغولی به آسیای میانه می‌روند. در سرحد دیگر آسیای میانه یعنی در مرزهای چین، ترک‌های شرقی یا اوغورها جای گرفته‌اند.
- ۶- دودمان سوئی بار دیگر چین را یکپارچه می‌کند.
- ۷- شاهنشاهی ساسانی اینک پهناورترین گستردگی‌اش را در آسیای میانه دارد.

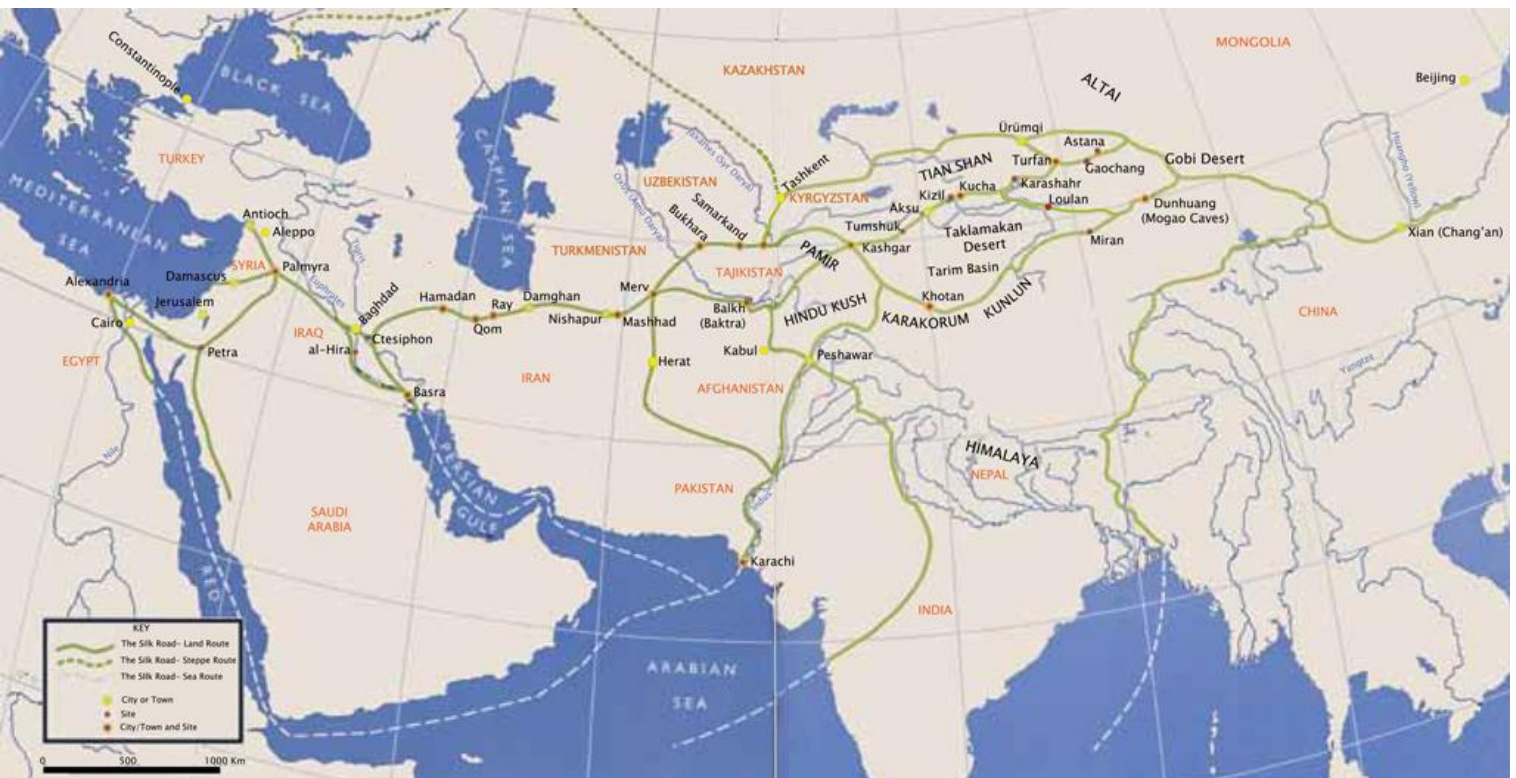
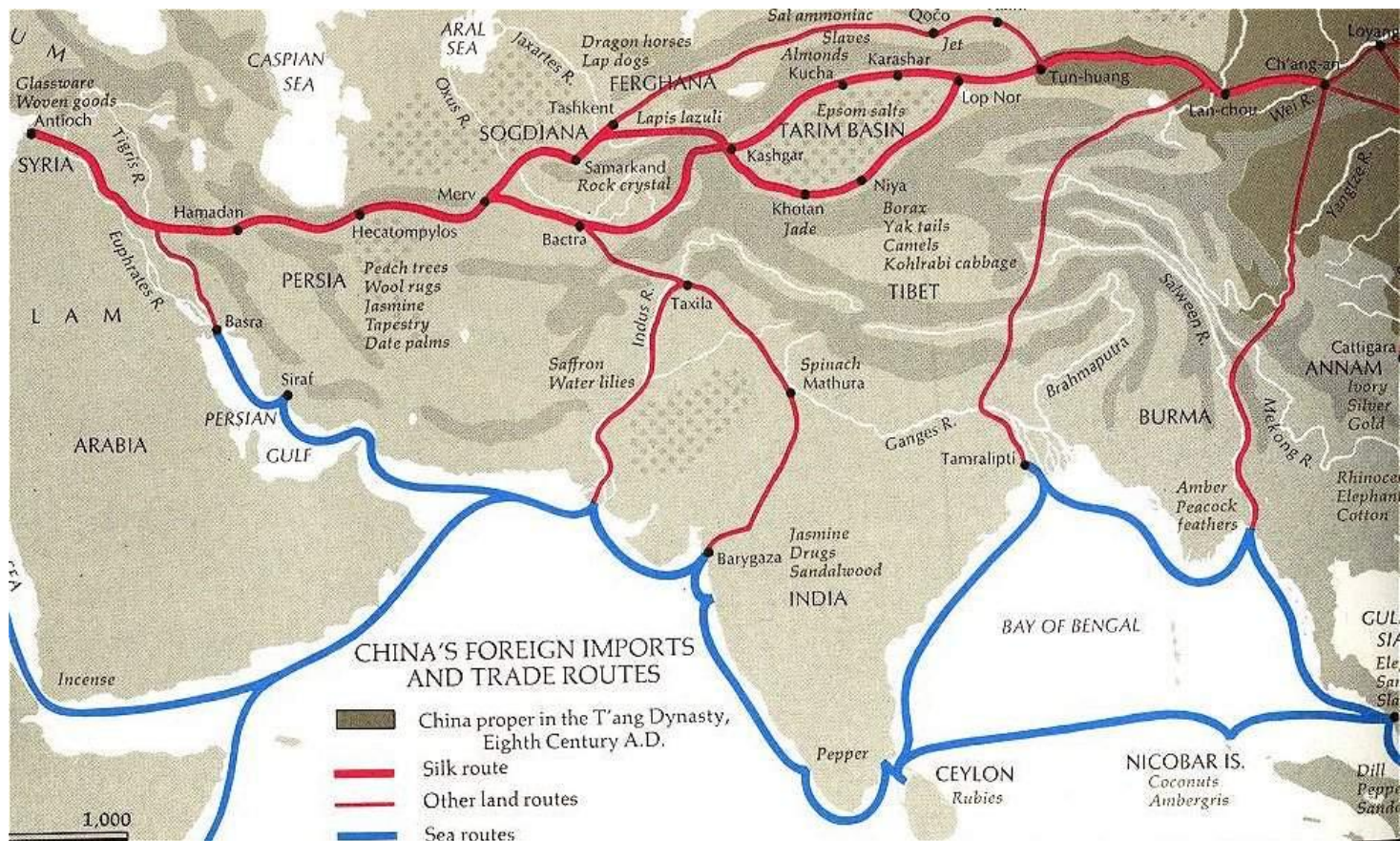
۶۰۰ میلادی

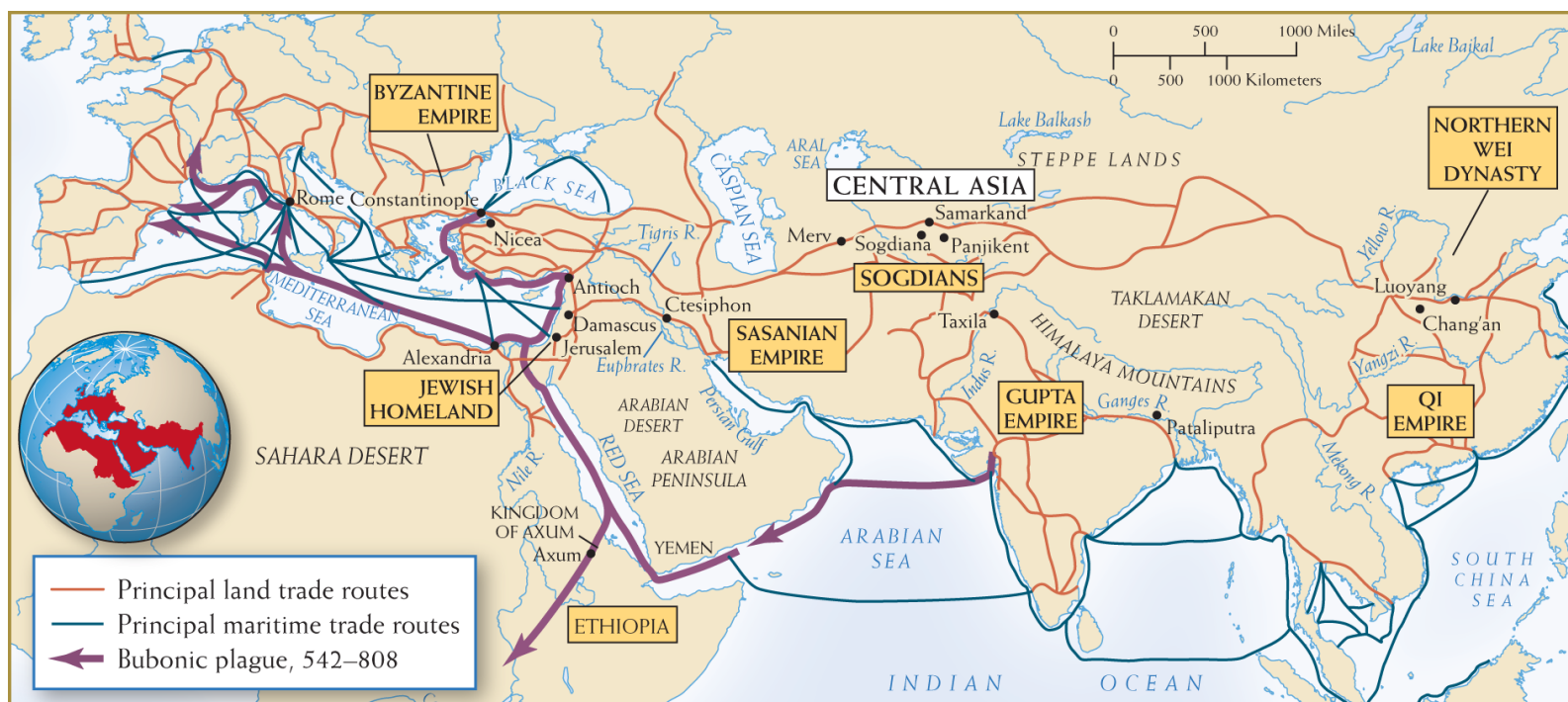
- ۱- امپراتوری روم به امپراتوری بیزانسی بدل می‌شود.
- ۲- دودمان تانگ بر چین حکمفرما می‌شود و طی دو سده‌ی نخست، جاده‌ی ابریشم به دوران زریں‌اش می‌رسد. چین نسبت به نفوذ فرهنگی خارجی بسیار گشوده و باز عمل می‌کنند.
- ۳- پی‌ریزی دین اسلام.
- ۴- مرگ پیامبر اسلام و آغاز گسترش قلمروهای اعراب مسلمان.
- ۵- سفر زیارتی خوان ژانگ به هندوستان.
- ۶- مردمان موسوم به آوار از پهن‌دشت‌ها رکاب را به اروپاییان می‌شناسانند.
- ۷- شاهنشاهی ساسانی ایران به دست اعراب فرومی‌ریزد.
- ۸- مسلمانان بر میان‌رودان و ایران استیلا می‌یابند، و به این ترتیب به جاده‌ی ابریشم و مسیر ادویه نیز دست پیدا می‌کنند.

۶ | پیوست مصور: نقشه‌هایی از «راه ابریشم باستانی» از منابع و دوره‌های گوناگون









Empires of the Ancient World to c. 200 CE





تصویر واپسین: سکه‌ی درآخم ساسانی، نقره، نقش خسرو پرویز (خسروی دوم)؛ تمام‌رخ با تاج و دیهیم کنگره‌دار؛ دو بال گسترده، ستاره و مه‌داس بر فرازش. سیلو و کم‌ریش. روی دیگر سکه: نقش آناهیتا، تاجدار با طره یا حلقه‌ی کوتاه موی در فراز، و با هاله‌ی آتش بر گرد رخسار. نمادهای ستاره و مه‌داس در چهارسوی میان حلقه‌ی درونی و برونی. ضرب‌شده در ایران، حدود ۶۲۵ میلادی. محور حرکت: ساعت ۳. قطر: ۳۶ میلی‌متر. وزن: ۴.۰۱ گرم. نوشته‌ای به فارسی میانه (پهلوی) با نام «ایران» دارد: «خسرو ایران بگسترد، نیک‌بخت [باد]»، نگهداری در **موزه‌ی** باستان‌خانه‌ی بریتانیا.



fold-era.com